

چگونه

سکوندار

(ن) بیابانیم؟

تقریری از اندیشه چارلز تیلور

جیمز کی. ای. اسمیت | ترجمه حامد قدیری



سرشناسه: اسمیت، جیمز کی. ای. ۱۹۷۰-م.

Smith, James K. A., 1970-

عنوان و نام پدیدآور: چگونه سکولار (تا)باشیم: تقریری از اندیشه چارلز تیلور

نویسنده جیمز کی. ای. اسمیت؛ مترجم حامد قدیری؛ ویراستار محمد فیروزیان.

تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۹۳-۶

رده بندی کنگره: B۹۹۵

رده بندی دیویی: ۱۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۸۴۲۸۲

این اثر ترجمه‌ای است از:

**How (Not) to Be Secular**  
Reading Charles Taylor

James K. A. Smith

Erasmians, 2014

## چگونه سکولار (تا)باشیم تقریری از اندیشه چارلز تیلور

نویسنده: جیمز کی. ای. اسمیت

مترجم: حامد قدیری

ناشر: ترجمان علوم انسانی

ویراستار: محمد فیروزیان

طراح جلد: حمید اقدسی یزدلی

صفحه‌آرا: هادی عادل‌خانی

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: دوم، ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: [tarjoman.nashr@gmail.com](mailto:tarjoman.nashr@gmail.com)

فروشگاه اینترنتی: [www.tarjomaan.shop](http://www.tarjomaan.shop)

.....

حقوق چاپ و نشر در تمام قالب‌ها اعم از

کاغذی، الکترونیکی و صوتی انحصاراً برای

انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

## فهرست

- ۷ مقدمه مترجم
- ۹ پیشگفتار
- 
- ۱۷ در ما: انون تحت فشار قیچی‌وا: سکونت در عصر سکولار
- ۱۷ ترسیم حدود عصر حاضر
- ۲۰ پریشانی در ساحت درون‌ماندگار
- ۲۸ شک‌ورزی به ساحت متعالی
- ۳۶ چگونه سکولار(ن) بودن
- 
- ۴۵ [۱] اصلاح اعتقاد: امر سکولار به مثابه دستاورد مدرن
- ۴۵ فراتر از تفریق: موانع پیش‌رو بی‌اعتقادی
- ۴۷ پنداره‌های سکولار و مدرن‌ما: برچیدن موانع پیش‌رو بی‌اعتقادی
- ۵۶ اصلاح: نقطه اتکای مدرنیته
- ۶۲ خلقت، طبیعت، تجسد: مسیری پریپیچ‌وخم به سوی اومانیسیم انحصاری
- 
- ۶۹ [۲] مسیر دینی به سوی اومانیسیم انحصاری: از دنیسم به الحاد
- ۷۰ حصارکشی و درون‌ماندگارسازی: تغییر جایگاه معنا
- ۷۳ دفاعیه‌پردازی چگونه مسیحیت را تحلیل می‌برد؟
- ۷۶ گام بعدی: سیاست جامعه «فرهیخته»
- ۷۹ دین برای مدرن‌ها

۸۳ [۳] رخوت ساحت درون ماندگار: «حس» عصر سکولار

۸۵ اثر نواختر: تزلزل ناشی از فشار قیچی وار

۸۸ واکنش‌ها: رخوت‌های امر درون ماندگار

۹۴ گذار پنداره‌ای: پنداره کیهانی مدرن

۹۸ بسط بی‌اعتقادی

---

۱۰۵ [۴] مناقشه در برنهاد سکولاریزاسیون ۲

۱۰۶ ضدروایت: درباب نظریه سکولاریزاسیون ۲

۱۱۱ عصر اصالت

۱۱۶ طلب: معنویت در عصر اصالت

---

۱۲۱ [۵] چگونه (ن) زیستن در عصر سکولار

۱۲۱ چهارچوب درون ماندگار

۱۲۳ «برداشت بی‌آزاهه متعالی و «پيله‌هایی» درون این چهارچوب

۱۲۷ ساختارهای جهان بسته

۱۳۳ فضاها: قیچی وار: ایمان در عصر سکولار

۱۳۵ بازترسیم‌های پیش‌ها؛ یا: محظورات پیش روی همه

۱۴۲ کدال: سیجیت؟ مطالبه حداکثری

۱۵۳ معنای کل این حرف‌ها چیست؟

۱۶۰ مواضع بی‌قراری؛ یا: ناآرامی‌های ریمینیسم انحصاری

۱۶۵ نتیجه‌گیری: روش‌ها

۱۶۷ هوس‌گروش

۱۶۹ مسیر شاعرانه: هاپکینز

۱۷۱ دو آینده بدیل

---

۱۷۵ پی‌نوشت‌ها

۲۰۱ اصطلاح‌نامه

۲۰۵ نمایه

## مقدمه مترجم

نسبت ما با دین زمین تا آسمان فرق دارد با نسبتی که پدران و پدربزرگ‌هایمان، مادران و مادربزرگ‌هایمان دین داشته‌اند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که امکان نگرستن از بیرون به دین را یافته‌ایم. بیان دیگر، درست مانند نجاری شده‌ایم که (در آن مثال مشهور هایدگر) نسبت به چکش خرد التفات پیدا کرده و حالا هنگام کوبیدن میخ‌ها مدام به فرایند بالا و پایین رفتن چکش فکر می‌کنند و احتمالاً، جای میخ، چکش را روی دست خود می‌کوبد. ما در عصر التفات به دین زندگی می‌کنیم.

از مختصات عصر التفات به دین این است که دیگر نمی‌توانیم درست مثل پیشینیانمان دین‌ورزی داشته باشیم. مؤلفه‌های عصر مدرن، علم، دموکراسی و قانون و امثال این‌ها - دائم قد علم می‌کنند و این پرسش‌ها را به جان ما می‌اندازند: آیا دین با علم جمع می‌شود؟ آیا دین برای جامعه مدرن راه‌گشاست؟ آیا خدا و امر الهی جایی در اسباب کنونی مان دارد؟ آیا عالم همین کهکشان‌های سرد است یا چیزی ورای آن وجود دارد؟ آیا حقیقتی در پس دعا و عبادت ماست یا همه این‌ها قابل تقلیل به امری صرفاً روانی است؟

التفات به دین چنان است که نه می‌توان به راحتی دین را پذیرفت و به دوران پیش از التفات بازگشت، و نه می‌توان به سادگی آن را کنار گذاشت و طوری رفتار کرد که انگار نه دینی بوده و نه دینی خواهد بود. ما در وضعیت توأمان جاذبه و دافعه هستیم که نه پای رفتن داریم و نه دل ماندن. انسان، بنا به ذات خود، اگر در مضمیقه‌ای بیفتد و خارخار موضوعی به ذهنش بیفتد، ناگزیر به آن می‌اندیشد و در پی به‌زبان آوردن آن است. هرچه بیشتر از آن سخن بگوید دلش آرام‌تر می‌شود و فشار آن را کمتر روی دوش خود احساس می‌کند. اما وضعیت برزخ‌گونه ناشی از التفات به دین چنان مبهم و ناشناخته است که در قالب کلمات نمی‌گنجد. از این رو بیشتر

کسانی که از آن سخن گفته‌اند از قاطبه هنرمندان - و به‌ویژه شاعران - بوده‌اند؛ چه اینکه هنر به معنی عام و شعر به معنای خاص راهی برای به‌زبان آوردن امر به‌زبان نیامدنی است.

در این میان، چارلز تیلور فیلسوفی است که پا به میدان گذاشته تا راهی به‌رهایی از این مخمصه بگشاید. او می‌خواهد، در دستگاه نظری کلان خود، زبانی برای سخن گفتن از این وضعیت پیدا کند و برای حالاتی که فقط احساسشان می‌کنیم اما واژه‌ای برای اشاره به آن‌ها نداریم کلمات و مفاهیمی مهیا کند. یکی از نمودهای این تلاش تیلور کتاب گران قدر عصر سکولار<sup>۱</sup> است، کتابی که تیلور در آن می‌کوشد برای ما روایت کند که چگونه گام‌به‌گام از جهان سنت به جهان مُدرن آمده‌ایم و گرفتار این وضعیت دشوار شده‌ایم.

البته کتاب تیلور آن قدر حجیم و فحیم است که مطالعه آن بیشتر به پروژه‌ای طولانی می‌ماند، اما کتاب *بنا* یا *چگونه سکولار (باشیم)*، تقریری خلاصه و موجز از آن کتاب قطور است. جیمز اسمیت، نویسنده این کتاب تلاش کرده تا شاخ‌وبرگ انبوه تحلیل و استدلال تیلور در کتاب عصر سکولار را کمی هرس کرده و برای او را در قالبی ساده‌تر و تُنک‌تر به ما عرضه کند. با این حساب، اگر آن وضعیت برزخ‌گونه ما را به‌سختی ورده باشد و اگر بپذیریم که کتاب تیلور راهی برای اندیشیدن به آن وضعیت است، طبعاً می‌توان این کتاب را دروازه‌ای به سرزمین پرفرازونشیب عصر سکولار دانست. انتخاب و ترجمه این کتاب بر عهده همین دغدغه و داعیه است.

جا دارد اینجا تشکر کنم از دوستانی که در مسیر ترجمه این کتاب از کمک‌هایشان بهره‌بردم. نخست قدردان الطاف دوست عزیزم دکتر وحید به‌رایی فر هستم که، به سبب مذاقه‌هایش در اندیشه تیلور، در تنقیح مفاهیم تیلوری و جستن واژه‌های مناسب برای آن‌ها از مشورت‌های ایشان بهره‌بردم. ایضاً تشکر می‌کنم از دکتر موسی محمدیان گرامی که در برخی مراحل ترجمه از دانش زبانی و فلسفی ایشان بهره‌بردم. همچنین باید تشکر کنم از دکتر محمد ملاعباسی که در گزینش برخی واژه‌ها، مشخصاً اصطلاح «پنداره اجتماعی»، ملجأ نظرخواهی من بودند. در پایان، سپاسگزاری می‌کنم از انتشارات ترجمان علوم انسانی که مجدداً با نظر خطاپوششان ترجمه دیگری از من را سزاوار طبع یافتند و زمینه انتشار آن را فراهم کردند. امیدوارم حاصل ترجمه چنان باشد که ثمرات مطالعه آن بر خطاهای مترجمانه‌اش بچرید و باعث شود که این کتاب در میدان اندیشیدن به موضوعاتی از جنس دین و سکولاریته مؤثر باشد.

## پیشگفتار

شما کشیش یا کلیساراه اندازی<sup>۱</sup> هستید که به بروکلین یا برکلی یا بولدر رفته‌اید. شاید در تماسی به شما گفته شد که از جورجیا، گرند ریپدز<sup>۲</sup> یا یکی دیگر از ناحیه «مذهبی» آمریکا نقل مکان کنید و شما هم وظیفه تبلیغ سیره مسیح در یکی از هزاران نواحی شهری اصطلاحاً «بی‌خدا»ی آمریکای شمالی را روی دوشتان حس کرده بودید. شما اورشلیم خود را بنا به رسالتتان به مقصد بابل ترک کردید. همراه خود چیزی بردید که خیال می‌کردید جواب تمام سؤالات بی‌جواب این مردم «سکولار» است. اما طولی نکشید که فهمیدید آن سؤال‌ها بی‌جواب نیستند، بلکه نپرسیده مانده‌اند. سؤال نیستند. یعنی چنین نیست که همسایگان «سکولار» شما در پی «جواب» باشند و مُرده‌اطلاعاتی از نقشه‌های ذهنی‌شان گم شده باشد که دنبال آن بگردند. برعکس، نقشه‌ها کاملاً متفاوت در اختیار دارند. شما دستتان آمده که همسایگانتان، به جای آنکه مدام از شما و حیاتِ اخروی بپرسند، دل‌بسته انواع و اقسام آرزو و «پروژه» و طلب معنا هستند. به نظر نمی‌رسد که چیزی از زندگی‌شان «گم شده» باشد. با این حساب، نمی‌توانید با خبر خوشی وجود عیسایی که «حفره‌های خداشکل»<sup>۳</sup>شان را پُر می‌کند نزد آن‌ها بروید. آن‌ها اصلاً حس نمی‌کنند که عمارت‌های «سکولاری» که ساخته‌اند هیچ طبقه بالایی ندارد. آن‌ها، به آشکال گوناگون، شبکه‌هایی از معنا ساخته‌اند که تقریباً کل معنای مورد نیازشان در زندگی را تأمین می‌کند (هرچند که همه چیز به همان «تقریباً» بستگی دارد).

1. church planter

2. Grand Rapids

۳. God-shaped hole: مفاد این اصطلاح آن است که هر انسانی در قلب خود حفره‌ای دارد که حد و اندازه آن به قدری است که با هیچ چیزی جز خدا پُر نمی‌شود [مترجم].

همین بس که بگویم سرمشق‌هایی که با خود به آنجا آورده‌اید تا به اینجا در تقریر و توجیه تجربه‌تان ناموفق بوده‌اند. شما خیال می‌کردید که عازم دنیایی شبیه دنیای خودتان هستید که فقط خدا را کم دارد؛ اما در واقع به دنیایی کاملاً متفاوت پا گذاشته‌اید. معلوم شده که تجربه‌تان اصلاً شبیه تجربه پولس رسول<sup>۱</sup> بر بالای تپه مریخ نیست (اعمال رسولان، ۱۷) که مردم سرسپرده انواع و اقسام خدایان باشند و شما با سخن گفتن از خدای واحد و حقیقی به جمع خدایانشان بیفزایید. نه، به نظر می‌رسد که خیلی‌ها توانسته‌اند جهان‌معدناری بسازند که سؤالات ناظر به ساحت الهی ابدأ خدشه‌ای به آن وارد نمی‌کند؛ هرچند که ممکن است آن جهان به نحوی از انحا همچنان گرفتار پریشانی، با همان قید کدایی<sup>۲</sup> «تقریباً»، باشد. همسنگان شما درون همان چیزی زندگی می‌کنند که چارلز تیلور<sup>۳</sup> آن را «چهارچوب درون‌ماندگار»<sup>۴</sup> نامد. آن‌ها دیگر دل مشغول «پرسش از خدا» به مثابه یک پرسش نیستند زیرا که سرسپردگان<sup>۵</sup> مانده از «صاری»<sup>۶</sup> هستند، یعنی نحوی از درجهان‌بودگی<sup>۷</sup> که معنا را بدون توسل به امر متعالی فراموش می‌کند. آن‌ها احساس نمی‌کنند چیزی گم شده است.

پس، در عصر سکولار شما می‌توانید به حقیقت دینی چگونه است؟ مؤمن بودن چگونه است؟ مسیحیان تا چه اندازه ناخوشگوار گرایش‌های چنین جهانی را به خود گرفته‌اند؟ اینجا از یک سو به این سؤال می‌رسیم که چگونه با اومانیزست‌های انحصاری ارتباط برقرار کنیم. از سوی دیگر، دوباره توپ در زمین<sup>۸</sup> می‌سازد. «اعتقادات» ما تا چه اندازه مثل اومانیزست‌های انحصاری است؟

کتاب حاضر در پی پاسخ به چنین سؤالاتی است. این کتاب را یک دوره دکتری کشیشی ببینید که بین‌الدفتین<sup>۹</sup> شده است، یک قوم‌نگاری فلسفی در باب جهانی که ساکن آن هستید و در آن به کار تبلیغ مشغولید. مرا استاد مشاوری بدانید که در کنار راهنمای اصلی، یعنی چارلز تیلور فیلسوف، شما را به این جهان نو هدایت می‌کنم. در اینجا تیلور کسی است که کتاب عصر سکولار او همان منبعی است که به آن نیاز دارید اما از نیازتان به آن خبر نداشتید.

1. Saint Paul

2. Charles Taylor

3. immanent frame

4. exclusive humanism

5. being-in-the-world

6. between two covers

ولی شاید آنچه از مخاطب کتاب گفتم وصف حال شما نباشد. شاید شما خودتان را «سکولار» بدانید؛ شاید خودتان را ملحد یا دست‌کم لادری‌ای<sup>۱</sup> بدانید که هیچ دغدغه‌ای نسبت به خدا، دین، کلیسا یا چیزی از این‌سرخ ندارد. ظاهراً این‌طور نیست که شما ایمان را «ترک گفته» یا خدا را کشته باشید، بلکه در بروکلینی که وطنش می‌انگارید خدا هرگز وجود نداشته است. در واقع، در محافلی که با آن‌ها سروکار دارید موضوعاتی از جنس امور معنوی یا متعالی هرگز مطرح نشده‌اند. این جهان وجودی تخت است. قبول که رغبتی به آن ندارید، اما بیابید در آن سیر کنیم. مطمئن باشید همه تلاش می‌کنیم یا معنایی «بیابیم» یا معنایی «بسازیم»؛ همه به‌تازگی تلاش می‌کنیم بفهمیم که حرف حساب این جهان چیست. اما حواستان باشد؛ چرا نسبت با حرف‌های پوچ و دروغ سرگرم بشویم.

به‌خاطر همین است که همواره تعجب می‌کنید از تمام آن آدم‌های شدیداً مذهبی<sup>۲</sup> که در تایمز و نیویورکر درباره‌شان می‌خوانید، آن‌هایی که حتی در مخیله‌شان هم نمی‌گنجد که خدا وجود نداشته باشد. به نظر می‌رسد آن‌ها در عالمی غیر از عالم شما سکنی گزیده‌اند. حالا تصور کنید که، در همین اثنا یکی از دوستانتان مشغول خواندنِ خاطرات ماری کار<sup>۳</sup> شود یا حتی کم‌کم توجهش به تاریخ کاتولیک جلب شود. او چند ماه بعد، شب کریسمس، شما را به کلیسای جامع سنت پاتریک<sup>۴</sup> دعوت می‌کند. شما با خودتان فکر می‌کنید که چنین مراسمی حتماً یک جور تدبیر دروغی یا نوعی خوددرمانی زاهدان‌مآبانه است. اما چون میلتان نیست که به آنجا بروید، در خانه تنها می‌مانید. درست همان لحظه که سرتان گرم شده، یک‌باره یکی از آن ترانه‌های پرابهام و نوستالژیک<sup>۵</sup> گروه «یستال سرویس»<sup>۶</sup> پخش می‌شود، یکی از همان ترانه‌هایی که لحن ملایم و ظریفش این فکر را به سرتان می‌اندازد که لابد ترانه‌ای مبتذل و پیش‌پاافتاده است، اما وقتی آن را دوباره طوری می‌شنوید که انگار باز اولتان است، ناگاه آن ترانه را زبان حال خودتان می‌یابید:

1. Agnostic

2. super religious

۳. Mary Karr؛ او در سومین جلد خاطراتش که سال ۲۰۰۹ منتشر شد، تعریف می‌کند که چطور از یک فرد الکلی به یک کاتولیک معتقد تبدیل شد [مترجم].

4. St. Patrick's Cathedral

5. The Postal Service

و در آینه می‌نگرم

آنجا که نور در ترک‌های آینه می‌شکند

و تا منتهای توان حنجره فریاد می‌کشم

با این گمان که پژواک صدا از آن کسی است

کسی که او را می‌شناسم.

... و شما وحشت کرده‌اید از حسرت‌ها و آرزوهایی که به یادتان آمده‌اند؛ و چیزی در نظرتان آمده که از بستوهای پنهان در خود آگاهتان فوران کرده است. بی‌دلیل اشک می‌ریزید اما نمی‌توانید جلوی گریه‌تان را بگیرید. می‌خواهید تقصیر همه این اتفاقات را گردن تنهایی و احوال آن لحظه بگذارید اما آن اشک‌ها طعم متفاوت لذتی دور را به یادتان می‌آورد و شما نمی‌دانید که با این‌ها چه کنید.

شما هم مراقب این کتابید.

از یک سو، کتاب حاضر که بی‌درباره یک کتاب است، یعنی یک کتابچه راهنما برای کتاب‌عالمانه‌ای که بسی قطور و متوسط است. این کتاب هم ادای احترام است و هم مدخلی به عصر سکولار، اثر ماندگار چارلز تیلور که بارشناسی امر سکولار و باستان‌شناسی دلهره‌ماست. این کتاب شرحی است بر کتابی که خردش شرحی بر فرهنگ پسامدرن است.

از سوی دیگر، این کتاب قرار است یک جور دفتر استوارالعمل باشد؛ راهنمایی برای اینکه در عصر سکولار چگونه زندگی (ن) کنیم. نهایتاً این کتاب درباره‌ی اجرای خودشناسی و راهی برای تعیین جهت و پیدا کردن موقعیت‌مان در «عصر سکولار» است؛ فرقی که می‌کند که چه کسی باشیم؛ معتقد یا شکاک؛ متدین یا دیرباور. چه منادی ایمان برای دنیای سکران باشیم و چه متحیر باشیم از اینکه هنوز مؤمنانی در این عصر و روزگار هستند، چارلز تیلور قصه‌ای تعریف می‌کند تا ما را کمک کند که ببینیم موقعیت‌مان کجاست و چه چیزی در معرض خطر است. باید اعتراف کرد که این جنبه وجودی پروژۀ تیلور زیرانبوهی از تاریخ‌گویی‌ها و پانویشت‌ها و حاشیه‌رفتن‌ها مدفون شده است. پس تلاش می‌کنم این جنبه از ادعای او را بیالایم و برجسته‌کنم چون معتقدم که اهمیت زیادی دارد، به ویژه برای آن دسته از معتقدانی که نه تنها می‌خواهند در عصر سکولار مؤمن باقی‌مانند، بلکه می‌خواهند برای چنین عصری گواه حقانیت امر الهی باشند.

فاش می‌گویم و از گفته خود دل‌شادم که مدافع اهمیت و ابتکار خلاقانه پروژه تیلورم. معتقدم که عصر سکولار تقریری خردمندانه و وقاد از اکنون جهانی شده و جهان وطن و متکثر ماست. هر کس که گستره و قوت استدلال تیلور را درک کند حس خواهد کرد که او لب لباب وضعیت پسامدرن را فهمیده است. تقریر او از وضعیت کنونی ما که تحت «فشار قیچی وار»<sup>۱</sup> هستیم - و میان رخوت<sup>۲</sup> ساحه درون‌ماندگار و خاطره ساحه تعالی معلق مانده‌ایم - بر قیل و قال مبهمی که در پس‌زمینه تجربه‌مان برقرار است، و کلمه‌ای برای اشاره به آن نداریم، نامی می‌گذارد و آن را توضیح می‌دهد.

من چند دهه‌ته مخاطب برای این کتاب در نظر دارم، آن هم صرفاً به این دلیل که معتقدم عصر سکولار چندین دغدغه متفاوت را کنار هم جمع کرده است. امیدوارم این کتاب منبعی برای آن دهه‌ها ساحه علوم اجتماعی، الهیات، فلسفه و دین‌پژوهی باشد که با مباحث ناظر به سکولاریسم، دین و دین در جهان معاصر سروکار دارند.

این یک دستنامه فلسفی است که بی‌دست‌اندرکاران<sup>۳</sup> حوزه‌های مرتبط نوشته شده است. پس، برای آنکه لوازم و نتایج دل‌عالمانه تیلور را به گونه‌ای ترجمه و تفصیل کنم که برای عرصه عمل - به‌ویژه عرصه فعالیت روحانیون - کارآمد باشد، از کادرهای حاشیه‌ای شبیه این استفاده خواهم کرد<sup>۴</sup> برای تأمل بیشتر سؤالاتی مطرح‌کنم و به برخی از کاربردها و لوازم عصر سکولار<sup>۵</sup> ای متعاطیان عرصه ایمان اشاره داشته باشم.

اما در واقع مخاطبان اصلی من وجودی‌ترند. امیدارم که این کتاب تحلیل تیلور را به دست گستره وسیعی از «دست‌اندرکاران» برساند. مرادم از این واژه کسانی است که در این مقطع فرهنگی زندگی می‌کنند و همان فشار قیچی وار و رخوت و «تزلزلی»<sup>۶</sup> را که تیلور شناسایی کرده حس می‌کنند؛ آن‌هایی که نقشه‌های ذهنی عصر سکولارمان، از دیت گب فور کیوتی<sup>۷</sup> تا دیوید فاستر والاس<sup>۸</sup>، را جذب کرده‌اند. ایشان چه بسا هنرمند باشند یا کارآفرین، نمایشنامه‌نویس باشند

1. cross-pressure

2. malaise

3. practitioners

4. fragilization

5. Death Cab for Cutie

6. David Foster Wallace

یا مشاور طراحی، کافه‌دار باشند یا کارمند. اما همه آن‌ها به صرافت درمی‌یابند که تیلور در پی تشخیص مشکل است؛ اینکه عصر «سکولار» ما به‌هم‌ریخته‌تر از آنی است که بسیاری می‌خواهند به ما بقبولانند؛ اینکه ساحت‌های متعالی و درون‌ماندگار در هم آمیخته‌اند؛ اینکه شاید مقوله ایمان در این عصر بی‌وجه شده باشد اما بی‌خیالی نسبت به مغاک [وجودی حاصل از فقدان ایمان] حتی از آن هم بی‌وجه‌تر است؛<sup>۱</sup> اینکه ساکنان این عصر مجبورند، به جای گریز دلخوارانه از آن، در پی ایجاد معنایی در این فضای «سکولار» باشند. مرادم آن دسته از دوستانم است که در بروکلین و برکلی، در ویکریارک شیکاگو و مجاور پارک مرکزی منهتن، در توننتو و ونکوور و نیز در میلوکی و بولدر زندگی معناداری ساخته‌اند که شبیح عصر سکولار بر آن سایه افکنده است.

برخی از این رفقا روحانیان و کشیشان و کلیساراه‌اندازان و مددکاران اجتماعی‌ای هستند که در عصر سکولار «سفال‌های مذهبی» سروکار دارند. این‌ها وارثان دورویی دی<sup>۲</sup> و مبلغان آن قصه<sup>۳</sup> باورنکردنی<sup>۴</sup> است. این‌ها کسانی‌اند که نخواستند به سرزمین‌های یک‌دست متشکل از ساختارهای مشترک مقرریت متب‌نشینی کنند. درواقع این افراد مخاطبان اصلی این کتاب‌اند، زیرا معتقدم که تحلیل تاریخی می‌تواند به کشیشان و کلیساراه‌اندازان کمک کند که به فهم بهتری از آن بافت‌هایی برسند. فرار است سیره عیسی را در آن‌ها ترویج کنند. از جهات بسیاری، عصر سکولار تیلور به نوعی انسان‌شناسی فرهنگی منتهی می‌شود که برای انجام رسالت دینی در شهرها ضرورت دارد.

درعین‌حال، تقریر تیلور باید بیدارباشی خطاب به کسانی باشد و مثل یک آینه به ما کمک کند که ببینیم چگونه به سکونت در عصر سکولارمان نرسیم. تیلور نه‌تنها به فهم نحوه ظهور «عصر سکولار» علاقه دارد، بلکه با تیزبینی این را بررسی می‌کند که اکنون

۱. در درآمد همین کتاب، نویسنده به صحنه‌ای از فیلم «ایالت گلستان» ارجاع می‌دهد که شخصیت‌ها نسبت به گودال عظیمی که نماد مغاک وجودی انسان است بی‌اعتنایی می‌کنند و از آن می‌گذرند. نویسنده آن «بی‌اعتنایی و بی‌خیالی» را رفتاری کلیشه‌ای می‌داند و معتقد است که شاید ایمان بی‌وجه شده باشد، اما این مغاک چنان عظیم است که نمی‌توان نسبت به آن بی‌خیال بود و به‌راحتی از آن گذشت [مترجم].

۲. Dorothy Day: روزنامه‌نگار و فعال آمریکایی که به آیین کاتولیک گروید [مترجم].

۳. مراد قصه گرویدن دورویی دی به آیین کاتولیک است که پاپ بندیکت شانزدهم آن را تبلوری از سفر به سرزمین ایمان در عصر سکولار شده معرفی کرد [مترجم].

چگونه همه ما سکولار هستیم. امر سکولار همه چیز را درگیر کرده است و نه تنها بی اعتقادی<sup>۱</sup> را ممکن کرده بلکه اعتقاد را هم تغییر داده و به مسیحیت (و همه اجتماعات مذهبی) تعدی کرده است. بنابراین تقریر تیلور ریشه‌ها و حدود اندازه هضم شدگی مسیحیت را هم مشخص می‌کند و به اشاره می‌فهماند که چگونه باید بذر مقاومت [در برابر این تعدی و میل به هضم امر دینی] را پرورش داد.

نهایتاً فکر می‌کنم که تیلور قاموس لغاتی برای فهم و تحلیل فرهنگی ارائه می‌کند. بنابراین برخی از اصطلاحات و عبارات منحصر به فرد او را پررنگ کرده‌ام، چون معتقدم که می‌توان آن‌ها را به مثابه «ته‌نوشت‌های مفیدی به دایره لغاتمان - از جمله دایره لغات دست‌اندرکاران حوزه‌های مرتبط -» رد کرد. این واژه‌ها به اختصار در اصطلاح‌نامه‌ای در پایان کتاب تعریف شده‌اند تا خواننده «دایره لغات فنی تیلور آشنا شود. همچنین زمانی که خواننده در پی دنبال کردن رد استدلال تیلور است هم این اصطلاح‌نامه افاده فایده خواهد کرد، چه اینکه راه سریعی برای آشنایی مجدد با اصطلاحات تیلور و یادآوری آن‌ها در حین مطالعه کتاب خواهد بود.

هدف من ارائه شرح مختصری است. در مخلص منطق و گام‌های استدلال تیلور را بشناساند. چه بسا بتوان گفت که من از جنگل مخلص سکولار نقشه‌ای به خوانندگان می‌دهم به این امید که امکان موقعیت‌یابی را طوری برایشان فراهم کنم که بتوانند وارد جنگل انبوه کتاب تیلور شوند و به همه درختان آنجا توجه داشته باشند. من در این تلخیص و ذکر جان کلام استدلال و تحلیل تیلور تلاش کرده‌ام که برخی از مدعیات او را به چالش برداخت کنم که دلالت وجودی‌شان عیان شود. این کار را گاهی با ارائه مثال‌هایی از مسائل فرهنگی معاصر انجام می‌دهم که شاید نزد خوانندگان جوان‌تر طنین بیشتری داشته باشند. البته کسانی که نمی‌توانند دل به دریای آن مجلد قطور و عظیم بزنند می‌توانند این کتاب را مستقلاً بخوانند ولی غرض کتاب مختصر من آن است که در نهایت قرین گشتی مادر، که همان کتاب پرجلال تیلور است، بماند. اما آن‌هایی که در ساحل آرامش این کتاب را پی می‌گیرند باید بدانند که ساختار آن با طرح کلی تیلور هم‌ساز است: پنج فصل من متناظرند با پنج بخش عصر سکولار و در آن فصول نیز قسمت‌های من کمابیش متناظرند با فصول تیلور.

\*\*\*

بذر این کتاب برآمده از یکی از مهم‌ترین برهه‌های دوران تدریس است: سلسله‌جلساتی در سال ۲۰۱۱ که محور آن قرائت مبسوط (و کامل!) عصر سکولار تیلور بود. من از ته دل قدردان جمعِ گران‌قدر دانشجویان آن کلاس که نه تنها دل به دریای متنی طویل و دشوار زدند، بلکه کمک کردند تا بفهمم این کتاب تا چه اندازه دست روی بحث اصلی گذاشته است و به آن‌ها دسته‌بندی‌ها و زبانی داده که وضع فعلی‌شان، از جمله رخوت کنونی‌شان، را بفهمند. واکنش آن‌ها به استدلال کتاب تیلور بود که مرا به صرافت انداخت که احتمالاً این کتاب به بقیه هم کمک کند.

من عمیقاً وام‌دار کریس گنسکی و راب جوسترا هستم که در میانه برنامه‌های پرمشغله‌شان وقتی را برای خواندن نسخه اولیه این کتاب اختصاص دادند. اگر این کتاب در نظر برخی خوانندگان مفید است، تا حد زیادی به این بازخوردها و پیشنهادهای این دو نفر است.

همچنین قدردان پاتریک مایکل تامسون، ویراستاران اردمانس، هستم که از چنین کتابی استقبال کردند و صبورانه منظره‌ها را سام‌رسیدن آن بودند.

طبق معمول، تحریر این کتاب مدد مجموعه‌ای از موسیقی‌های تمام‌عیار سروشکل گرفت. یعنی به مدد هنرمندانی که هنرمند منم در کافه‌های محله‌های مختلفِ گرندرپیدز همراه من بودند. تحت تأثیر تیلور، به آلبوم‌هایی شدم که بازتابی از مشخصات عصر ما، یعنی رخوت و فشار قیچی‌وار و حیرت‌ناپیدا، براند. با این حساب، شاید خواننده بتواند حال‌وهوای این کتاب را با شنیدن آثار گروه‌های پستال سروشکل، دث کب فور کیوتی، فلیت فاکسز<sup>۱</sup> و به‌ویژه اثر منحصر به فرد و کل‌نگرانه گروه آرکید فایر<sup>۲</sup>، حوه<sup>۳</sup>، بهتر درک کند.

- 
1. Fleet Foxes
  2. Arcade Fire
  3. The Suburbs

## درآمد اکون تحت فشار قیچی وار: سده نیت در عصر سکولار

پاسکال می‌دانست که مونتن<sup>۱</sup> دارد آبله می‌کند: اکثر آدم‌ها راحت و بی‌دردسر دربارهٔ موجودات عالی کنجکاو می‌شوند. اما باید بی‌اعتنایی به آن‌ها را یاد گرفت.

### ترسیم حدود عصر حاضر

نقشه‌ای از اکنون - یا، آن‌طور که روزگاری کیرکگور گفته بود، «این عصر حاضر»<sup>۲</sup> - را تصور کنید. قلمرو وجودی‌ای که در آن خودمان را در اواخر مدرنیته می‌یابیم چه شکل و شمابلی دارد؟ دره‌های یأس و کوه‌های بهجت، دام‌ها و بن‌بست‌های آن کجاست؟ خطه‌های معنا کجاست؟ آیا در نقاط دوردست پنهان شده‌اند یا در همین امور معمول و پیش‌پافتاده‌ای که همراه ما هستند مترصد کشف شدن‌اند؟ کجا باید به دنبال آن «تکه زمین»هایی بگردیم که ظاهراً هنوز در تماس با امر متعالی‌اند؟ اما از کجا معلوم که در مسیر پیشرفت و توسعه

1. Montaigne

2. higher

۳. present age: بنا به مقتضیات زبان فارسی، «اکنون» معادل present به شکل اسم و «عصر حاضر» معادل present age است که در آن شأن صفت دارد. از این رو، این‌ها به امور قریبی اشاره دارند ولو اینکه لفظشان در فارسی متفاوت است [مترجم].

تخریب نشده و از بین نرفته باشند؟ کجاست آن مگاک عمیقِ وجودی‌ای که در «ایالت گلستان»<sup>۱</sup> با نوعی بی‌خیالیِ کلیشه‌ای نمایش داده شده است؟

آیا می‌توان تصور کرد که نقشه‌ای وجودی از عصر سکولارمان داشته باشیم که شمه‌ای از موقعیت‌مان را به ما بدهد و ما را کمک کند که مکانِ خودمان را پیدا کنیم؟

درست مانند دوره‌گردانی که در ساحلِ ونیز<sup>۲</sup> در لس‌آنجلس نقشه‌راه‌های منتهی به خانه ستارگان و سرشناسان را می‌فروشند، اینجا هم کُلی فروشنده هست که دوره افتاده‌اند و اطلس مسیرهای عصر سکولار را می‌فروشند. مثلاً «نوملحدان»<sup>۳</sup> لبریز از اطمینان با تهور و جسارتی تازه موقعیت کنونی‌مان را ترسیم و توصیف می‌کنند. نقشه‌کشانی نوملحد، با بهره‌گیری از نوعی استعمار فکری، نام‌های تازه‌ای برای تک‌تکِ مناطق تجربه‌مان وضع کرده‌اند و آن‌ها را به علوم طبیعی و تبیین تجربی ضمیمه کرده‌اند و جهان را به کمک افسون‌زدایی<sup>۴</sup> تخت کرده‌اند (البته این نقشه‌ها همواره گورستان بنیادها را یک از نقاط به یادماندنی این تور می‌دانند). در عین حال، و البته گاهی در مقام پاسخ به این پرسش نوملحدان، بنیادگرایان متعددی عزمشان را جزم می‌کنند تا نقشه گنج‌های مدفون را به ما بفروشند. آن‌ها پوست‌نشته‌های رنگ‌ورورفته را رو می‌کنند و می‌کوشند ما را قانع کنند که این نقشه‌های منسوخ حقیقت مربوط به ما و اکنونمان را به ما می‌گویند. اما نقشه‌های آن‌ها هم به همان اندازه تخت است که احساس می‌کنیم که انگار دارند چیزی را از ما مخفی می‌کنند. احساس می‌کنیم که مناطق بیابانی در تجربه‌مان هست که آن‌ها هیچ‌وقت بر آن پای نگذاشته‌اند، گویی که به صرف دیدنِ مدیسون<sup>۵</sup> و جونرگاردن<sup>۶</sup> مدعی باشند که نقشه کل منهنش را برداشته‌اند و در اختیار دارند. چه کسی دست‌ودلبش با خیال بدین چنین نقشه‌ای می‌رود؟ هر دو نوع نقشه ابزارهایی کُند و بلامصرف‌اند. آن‌ها اطلس سیرهایی هستند که صرفاً خیابان‌های کهنه و فرسوده، جاده‌های درون‌شهری و برون‌شهری لازم برای آمدوشدمان در عصر مُدرن متأخر، را نشان می‌دهند. آن‌ها برای نقشه‌برداری از برهوت وجودی اکنون

1. Garden State

۲. ارجاع نویسنده به صحنه‌ای از فیلم «ایالت گلستان» است که در آن شخصیت‌ها در برابر گودالی عظیم قرار می‌گیرند و با فریاد سرخوشانه در مقابل آن گودال چنین می‌نمایند که از آن گذر کرده‌اند و گویی این مگاک وجودی برایشان پر شده است [مترجم].

3. Venice Beach

5. disenchantment

4. new atheists

6. Madison Square Garden

کاری نکرده‌اند، یعنی همان نقاط حیران‌سازی که ما را گرفتار سرگیجه وجودی می‌کنند. این اطلس‌های شسته‌رفته و مرتبی که جزئیات را با رنگ‌ها مشخص کرده‌اند به هیچ دردمان نمی‌خورند اگر به خود بیاییم و ببینیم که در عصر سکولار جهت‌ها را گم کرده‌ایم و میان تردید یا اعتقاد، میان ترس‌های شبانه از اشباح درون ماشین<sup>۱</sup> یا حس مبهم غروب بت‌ها<sup>۲</sup> گرفتار آمده‌ایم. این اطلس‌هایی که چیدمان اعتقاد علیه بی‌اعتقادی، دین علیه سکولاریسم، باور علیه عقل را نشان می‌دهند نقشه‌هایی عرضه می‌کنند که شسته‌رفته‌تر و مرتب‌تر از فضاهایی هستند که خودمان را در آن‌ها می‌بینیم. این نقشه‌ها جهانی با دقت بالای هندسی به ما می‌دهند که منطقی نیست بر جهان تجربه زیسته‌مان که، در آن، این آموز بسی گنگ‌تر و تشکیکی‌تر و دره‌ن‌یفته‌ترند، جایی که «امر سکولار» و «امر دینی» در رقص مشترکی که شامل تعویض مکرر جایگاه‌ها، مرکز‌زدایی‌های پی‌درپی است دست از سر یکدیگر برنمی‌دارند. ما برای پیدا کردن موقعیت خودمان، به جای نقشه‌راه آکن، به یک نقشه توپوگرافی<sup>۳</sup> مفصل از عصر سکولاران نیاز داریم. نقشه فراری که با زمین ناهموار هماهنگ شده است و خط‌ترازهای<sup>۴</sup> آن به ما کمک می‌کند تا موقعیت خودمان را در برهوت تردیدهایمان، و چه بسا برهوت اعتقادمان پیدا کنیم. نقشه نیز وجودی این احساس را به ما می‌دهد که اوضاع دائم در حال تغییر است. این نقشه به ما کمک می‌کند که نسبت به سرزمین پیچیده و بغرنج عصر سکولاران و به پیچ‌وتاب آرزوهای زمینی‌مان التفات پیدا کنیم. نقشه فرار وجودی، با نشان دادن عمق و ارتفاع و نیز فراز و نشیب، این اوضاع را برای ما فراهم می‌کند که خطورات امر متعالی را بپذیریم، یعنی آن خطوراتی که در هنگامه افول زردایی دنیوی ناگاه سر برمی‌آورند و ما را غافلگیر می‌کنند. درعین حال، این نقشه وجودی ترازبندی شده<sup>۵</sup>

۱. *ghosts in the machine*: تعبیری که گیلبرت رابیل، فیلسوف انگلیسی، برای توصیف نظریه دوگانه‌انگاری نفس و بدن دکارت استفاده می‌کند. به تعبیر رابیل، ذهن و بدن در این نظریه آن‌چنان بی‌ربط به یکدیگرند که گویی روحی درون یک دستگاه ماشینی قرار گرفته باشد [مترجم].

۲. *the twilight of the idols*: اشاره به کتاب نیچه با همین عنوان [مترجم].

۳. *topographic map*: نقشه‌ای که پستی و بلندی‌های سرزمین را هم نشان می‌دهد [مترجم].

۴. *contour lines*: در نقشه‌های توپوگرافی، برای نشان دادن ارتفاع نقاط از دایره و منحنی‌هایی استفاده می‌شود که نقاط هم‌ارتفاع را نشان می‌دهند. این دایره و منحنی‌ها را خط‌تراز می‌گویند [مترجم].

باید به ما کمک کند آن درون‌ماندگاری خفقان‌آوری را احساس کنیم که مشخصه وجودی عصر مدرن متأخر - حتی برای «معتقدان» - است.

عصر سکولار چارلز تیلور چنین کتابی است. <sup>۱</sup> یحتمل اگر این مجلد قطور نه صد صفحه‌ای و دلهره‌آور را در قفسه کتابخانه می‌دیدید، چنین نظری درباره آن نمی‌داشتید. زیر لایه‌های تحلیل فلسفی و روایت تاریخی مطول این کتاب، یک نقشه وجودی از اکنون ما پنهان شده است، نقشه‌ای که موطنش نه فقط سالن‌های سخنرانی و همایش‌ها بلکه کافه‌ها و اتاق‌های نشیمن است. عصر سکولار اساساً در مقام ترسیم سرزمینی است که بیشتر به دست کسانی مثل کامو و دث کب فور کیوتی نقشه‌برداری شده تا فلاسفه و عالمان اجتماعی خشک و عبوس. در واقع، در این تقریب ژرملال تیلور از «عصر سکولار» ما - یعنی این لحظه متکثر و تحت فشار قیچی‌وار، جایی که معتقدان گرفتار محاصره شک و شکاکان شده‌اند اما هرازگاهی هوس باور به سرشان می‌زند - چیزی هست که اساساً ادبی یا حتی شاعرانه است. <sup>۲</sup> همین پیچیدگی، دقت و سرباززدن تیلور از فروپاشی‌های ساده‌انگارانه است که او را نقشه‌بردار قابل اعتمادی کرده که می‌تواند موقعیت یابی اصیلی از عصر سکولارمان به دست دهد. عصر سکولار نقشه گاتهام<sup>۱</sup> جهانی شده و قوم‌نگاری فلسفی آنست.

### پیشانی در ساحت درون‌ماندگار

تیلور چیزی را می‌نامد و معرفی می‌کند که برخی از بهترین رمان‌نویس‌ها، شاعران و هنرمندان ما گواه آن‌اند: اینکه عصر ما پریشان است. از یک سو، ما در سقف فلزی زندگی می‌کنیم و در ساحتی درون‌ماندگار پناه گرفته‌ایم. ما در زمانه غروب خلدیون<sup>۲</sup> و ست‌ها زندگی می‌کنیم اما اشباح آن‌ها از رفتن ابا دارند، و به همین خاطر ممکن است هرازگاهی هوس اعتقادآوری به سرمان بزنند. حتی همان چیزی که تیلور آن را چهارچوب درون‌ماندگار می‌نامد نیز پریشان است. از سوی دیگر، درست است که ایمان هنوز هم در عصر سکولارمان وجود دارد، اما اعتقادداشتن دشوار شده است. ایمان به اضطراب افتاده و اذعان دینی قابل مناقشه<sup>۲</sup> شده

۱. Gotham: شهری خیالی در آمریکا که داستان برخی از فیلم‌ها و کمیک‌های اترقهرمانی، از جمله ماجراهای بتمن، در آن می‌گذرد [مترجم].

است و گریزی از آن ندارد. این طور نیست که به جای تردید اعتقاد داریم؛ ما در عین تردید اعتقاد داریم. حالا همه ما توماسیم.<sup>۱</sup>

لُب کلام این کتاب - مثل مدعای عصر سکولار تیلور - این است که اکثر ما در فضایی زندگی می‌کنیم که میان دو تیغه قیچی گرفتار شده است، جایی که هم لادری‌گری و هم تدبیر ما متقابلاً دست از سر یکدیگر بر نمی‌دارند و یکدیگر را پریشان می‌سازند. البته درست است که اکثر ما هر روز در این فضا زندگی می‌کنیم، اما اگر راهنمایان ما فقط نوملحدان یا بنیادگرایان مذهبی می‌بودند، آن وقت حتی از وجود چنین سرزمین وسیعی که موضع نزاع و مناقشه واقع شده بی‌خبر می‌بودیم. اما اگر اطلس‌های تخت و مسطح بنیادگرا را کنار بگذاریم و نقشه فضا وجودی پر جزئیاتی مثل عصر سکولار را به دست بگیریم، راهنمایی خواهیم یافت که با تبعات چه خوب درون‌ماندگار پریشان‌مان هم‌نواست. این راهنما «فهم و درکی» از موقعیت فعلی ما را به دست می‌دهد اما نه با تبیین آموزگارآبانه آن و نه با تقلیل و کم‌اهمیت نشان دادن آن. این راهنما ما را به آگاهی می‌دهد تا برای اشاره به آنچه احساس کرده‌ایم نامی در اختیار داشته باشیم.

به همین خاطر است که شرکای نیکو یسور در چنین کاری رمان‌نویس‌ها هستند. مثلاً رمان چیزی برای ترسیدن وجود ندارد<sup>۲</sup> جولیان بارنز<sup>۳</sup> را ملاحظه کنید که نمونه‌ای از یک نقشه وجودی برای عصر سکولارمان است. تحریر این کتاب در پاسخ به چیزی است که بارنز آن را، با انتحال از منتقد فرانسوی، شارل دو بوس<sup>۴</sup>، «ل قوی جتلا» می‌نامد. طبق نظر بارنز، بهترین ترجمه این عبارت همان ترجمه اولیه و سردستی آن است. هر چند «زنگ بیدارباش فناپذیری» کمی ما را به یاد خدمات هتل‌ها می‌اندازد، اما در واقع استعاره موجود در این ترجمه اصل حرف را می‌زند: «مثل این است که شما در اتاق ناآشنای هتلی هستید و زنگ ساعت

۱. اشاره نویسنده به توماس شکاک است که یکی از حواریون عیسی (ع) بود که بعد از رستاخیز عیسی (ع) می‌گفت ایمان نمی‌آورد مگر آنکه مستقیماً تجربه کند که فرد برخاسته همان عیسی (ع) است [مترجم].

2. *Nothing to Be Frightened Of*

3. Julian Barnes

4. Charles du Bos

۵. *le réveil mortel*: ترجمه تحت‌اللفظی این عبارت «زنگ فناپذیری» است. در ادامه، نویسنده مفصل درباره معنی آن صحبت می‌کند [مترجم].

مطابق تنظیم مهمان قبلی این اتاق باقی مانده است. ناگهان کله سحر از خوابِ ناز به ظلمت و وحشت پرتاب می‌شوید و به‌نحو کشنده‌ای ملتفت می‌شوید که دنیا محل گذر و سرای اجاره‌ای است.<sup>۱</sup> دقیقاً همین زنگ بیدارباش غیرمنتظره است که بسیاری از آدم‌ها، حتی در عصر «سکولار»، آن را تجربه می‌کنند.

چیزی برای ترسیدن وجود ندارد شیوه بارنز برای دست‌وپنجه نرم کردن با زنگ بیدارباش فناپذیری است، همان زنگی که ظاهراً از جوانی خوابِ او را آشفته کرده و از همان زمان او را آزار داده است، طوری که گویی قادر به تغییر تنظیم ساعت آن اتاق هتل نیست. اما او این وضعیت را دعوت به چالشی می‌بیند که در آن باید برای سخن‌گفتن از لُ قویِ مُحْتَلِ واژگانی بیابید، ولو اینکه این واژگان معنای آن را تمام‌وکمال منتقل نکنند. این چالش نوعی هم‌آورد خدایی تمام‌عیار از جانب مرگ است که نویسنده را به مبارزه دعوت می‌کند. او در جایی خود را به خاطر ناکامی در روبرویی با این چالش شماتت می‌کند:

همین یکی از شایسته‌ترین بخش‌های این کتاب است. پیش بود که آن لحظه وحشت‌آور دوباره آمد، لحظه پرتاب شدن به درونِ خودآزمایی و اکتشاف؛ تنهای تنها؛ لحظه مشت‌زدن به متکا و شیون‌کنان فریادکشیدن که «اوه ... نه ... اوه ... نه ... اوه ... نه ... اوه ... نه ...»؛ وحشتِ لحظه و دقایقی که می‌توانست ترحم متظاهرانه بکند؛ هد بیرونی را برانگیزد؛ امری که گنگ و به‌زبان‌نیامدنی است. گاهی بحالت می‌کشم از اینکه به‌شکل عجیب‌وغریبی هیچ واژه توصیفی، یا واکنشی، مناسبی در ذهن‌گشتن درباره این امر ندارم. به خودم می‌گویم محض رضای خدا! تو نویسنده‌ای. تو با آنها سروکار داری. از دست برنمی‌آید که کاری بکنی؟ نمی‌توانی آبرومندانه‌تر از این به مرگ نهیب بزنی؟ درست است که هرگز نمی‌توانی به آن نهیب بزنی اما نمی‌توانی ... بل آبرومندانه‌تر از این به آن اعتراض کنی؟ (ص ۱۲۶)

بارنز خود معتقد است فلوربا بود که برای سخن‌گفتن از هم‌خوابگی زبانی پیدا کرد؛ ادموند ویلسون<sup>۲</sup> مدعی بود که دی. اچ. لارنس<sup>۳</sup> بالاخره در انگلیسی کلماتی برای همین منظور

1. Flaubert  
2. Edmund Wilson  
3. D. H. Lawrence

یافت. شاید ما هم بگوییم که بارنز با پذیرش چالش یادشده کتابی نوشته به این امید که زبانی برای مرگ بیابد. زبان مرگی که بارنز ساخته و پرداخته برای همه به خوبی قابل فهم است، چه اینکه مرگ خود کاملاً منصف است (و سخن از آن سخن از شتری است که مقابل خانه همه می خوابد). ایضاً، همان طور که از بارنز انتظار می رود، زبان مرگ نیز به غایت بامزه و مفرح از آب درآمده است. اما قاموسی است که همواره پریشان است و هرگز نمی تواند اشباح ساحت متعالی را پس بزند.

«من به خدا اعتقاد ندارم اما جای خالی اش را حس می کنم». این سطر آغازین کتاب است که برادر سلفه خوانده نویسنده آن را «آبکی» می داند. درست است که بارنز چنان سکولار است که به پیشم بسیاری از آمریکایی های خارج از محدوده هایی مثل منهتن و سیاتل نامتعارف می رسد. هرگز غسل تعمید نداشته ام و هرگز به مدارس دینی نرفته ام. در زندگی ام هیچ وقت در یک مراسم عادی کلیسایی شرکت نکرده بودم» (ص ۱۵)؛ اما این طور نیست که تأملاتش درباره مرگ کاملاً سکولار باشد. پرسش های حول مرگ و نابودی ناگزیر به پرسش هایی درباره آخرت و زندگی پس از مرگ منتهی می شوند و خیلی زود می بینید که گرفتار پرسش هایی درباره خدا و الوهیت می شوید. بارنز این سؤالات را تا هرجا که او را می کشند دنبال می کند و نشان می دهد که برخی برای مسیحیت را، که از چشم بسیاری از هم نسلانش پنهان مانده، درک کرده است.

تانيا لورمان<sup>۱</sup> انسان شناس در کتاب وقتی خدا جواب می دهد،<sup>۲</sup> بحث های بسیاری درباره اش درگرفته، می پرسد «اگر می شد به خدا اعتقاد داشت، چرا نباید چنین اعتقادی می داشتیم؟». درعین حال اعتراف می کند «اعتقاد به خدا باید سخت و دشوار باشد». زیستن در عصر سکولار یعنی سکونت در همین فضا و تنش. لوازم و اقتضائات چنین تنشی برای مؤمنان<sup>۳</sup> حاضر در عصر سکولار چیست؟ چگونه متوجه دشواری باور و اعتقاد می شویم و آن را تصدیق می کنیم؟

1. Tanya Luhmann

2. When God Talks Back

۳. نویسنده در اینجا و بسیاری از جاهای دیگر کتاب مشخصاً درباره مؤمنان مسیحی می پرسد، اما در مواردی که پرسش او فراتر از مسیحیت است، دیگر مخاطب پرسش را به مسیحیت منحصر نمی کنم [مترجم].

البته مُراد این نیست که او در لاداری بودنش صادق و روراست نیست. او، ذیل سیره نویسی معکوس خود، از اعضای خانواده و دوستانش دربارهٔ زمان و کیفیتِ ازدست رفتنِ ایمانشان پرس و جو می‌کند و بدین ترتیب نوعی علاقه به گرویدن به الحاد و لاداری‌گری را از خود نشان می‌دهد (آن پرس و جوهای بارنز بی‌شبهت به علاقهٔ دوستانِ نوانجیلی نیست که می‌خواهند بدانند که من کی مسیحی شده‌ام و منظورشان این است که تاریخ و زمان مشخصی را بگویم). گواهی خودِ بارنز در این باره به عهد نوجوانی برمی‌گردد و کاملاً صادقانه است: «در موردِ خودم در سن بالاتری بود که برای آخرین بار بقایا، یا امکان، دین و مذهب را کنار گذاشتم. وقتی نوجوان بودم و در حمام روی یکی از آن کتاب‌ها یا مجلاتِ کذایی قوز کرده برسم، به خودم می‌گفتم که ممکن نیست خدا وجود داشته باشد، چون احمقانه است که در این وضع تماشا کند؛ حتی احمقانه‌ترین است که ممکن است کل جد و آباءم به صف شده باشند. آن‌ها هم در حال تماشای من باشند... این فکر که مامان بزرگ و بابابزرگ دارند کاری را که در شرف انجامش هستم نگاه می‌کنند جداً مرا از انجام آن کار باز می‌داشت» (ص ۱۶). من سخن از مسئلهٔ قرینه‌ای شرم نیست؛ هیچ خبری از قانع نشدن از آموزهٔ تجسد نیست؛ هیچ ادعای زافه‌ای در باب روشن‌گری عقلانی نیست؛ صرفاً یک اعتراف صادقانه و کذایی در باب لاداری است که کمابیش کارکردی است. اما در واقع مهیج‌تر از این تأمل عاقلانه مردانهٔ بارنز در باب از کف رفتن ایمان است:

به هر حال الان که این را ثبت می‌کنم، متعجبم که چرا به گزینه‌ها و احتمالات دیگر فکر نکردم؟ چرا فرض گرفته بودم که خدا، اگر بعداً ثابت نگاه می‌کرد، حتماً این نحوهٔ کام برآوردن را تقبیح می‌کند؟ چرا به فکر نرسید که اگر آسمان با مشاهدهٔ این سوءاستفادهٔ پرشور و خستگی‌ناپذیر من از خودم به زمین نرسد، شاید به خاطر این باشد که کارم را گناه ندانسته است؟ چرا این خیال به سرم نزد که اجدادِ مرده‌ام را در حالی تصور کنم که بی‌طرفانه به افعال من لبخند می‌زنند: ادامه بده پسر! حالا که فرصتی دست داده از آن لذت ببر! وقتی روح از بدنت جدا شود دیگر از این فرصت‌ها پیش نمی‌آید. یک بار هم به نیابت از ما انجام بده. (ص ۱۶)

۱. نویسنده در جملهٔ قبلی روایت می‌کند که برادرش در نُه‌سالگی اعتقاداتش را کنار گذاشته است [مترجم].

در نتیجه، او هنگام انتقاد از خود، و نیز به هنگام انتقاد از دیگرانی که ایمان به خدا را به خاطر دعاهای بی جواب از دست داده‌اند، به «بی منطقی سرخوشانه» خود گردن می‌نهد: «هیچ کدام از ما بعدتر به این فکر نکردیم که شاید کار اصلی خدا، اگر واقعاً وجود می‌داشت، از جنس مشاوره تلفنی مشکلات نوجوانان، تأمین کالا یا عذاب مرتکبان خودکامجویی نباشد. نه! بالاخره یک بار هم که شده اختلافاتمان را با خدا کنار بگذاریم» (ص ۴۵ تا ۴۶).

برخلاف انبوهی از نویسندگان سکولاری که لذت می‌برند از اینکه هر جا فرصتی دست داد تصویری کاریکاتوری از دین ارائه کنند، بارنز از این آماج‌های سهل و ساده دوری می‌کند. ایضاً آبا دارد از این که قدرت دین را نادیده بگیرد. در واقع، بارنز لاادری گاهی می‌تواند به شکل غیرمنتظره‌ای به هیئت دفاعیه پرداز ظاهر شود که در مقام دفاع از چیزی است که احتمالاً بتوان آن را دین «محافظه‌کارانه»<sup>۱</sup> دانست. او، که تاب معنویتِ آبکی را ندارد، «ایده بازتعریف الوهیت به مثابه چیزی که نفس‌تر کار می‌کند» را «مسخره و مضحک» می‌داند (ص ۴۶).

او در میهمانی شام همسایگان نفاق سداى جوانی را می‌شنود که با لحن تمسخرآمیزی فریاد می‌زند «اما چرا خدا باید با پسر خودش آن کار را بکند نه با بقیه ما؟». بارنز در جواب فریاد می‌زند «ای بابا! چون او خداست!» (ص ۷۰). از سوی دیگر، او، که نقش پیامبر لاادری‌گری را بر عهده گرفته، آیین پرستی‌های «لیساید، انگلستان»<sup>۲</sup> را چنان به یاد انتقاد می‌گیرد که به نحو شگفت‌آوری ما را به یاد انتقاد مشهور دینال نیومن<sup>۳</sup> از «لیبرالیسم» می‌اندازد. بارنز با خود می‌گوید «دینی که صرفاً یک رخداد جنبه‌ای هفتگی است (فارغ از لذات عادی یک رخداد اجتماعی هفتگی)، ثمره اندکی دارد در تأسیسه با دینی که به تو می‌گوید دقیقاً چگونه باید زندگی کنی و همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به آن‌ها رنگ می‌دهد» (ص ۶۴).

بارنز این استعاره را بعداً دوباره تکرار می‌کند: «ثمره ایمان چیست جز اینکه تو و آن جدی - جداً جدی - باشی و جز اینکه دین تو زندگی‌ات را بیاکند و هدایت کند و به آن رنگ بدهد و آن را حفظ کند؟» (ص ۸۱). اگر بارنز نوجوان گمان می‌کرد خدایی که دل مشغول لکه‌های روی شلوار اوست ممکن نیست وجود داشته باشد،

1. conservative

2. The Church of England (C of E)

3. Cardinal Newman

بارنز پخته‌تر فکر می‌کند دینی که ارزش پذیرش (و رد) دارد دینی است که به همه چیز رنگ می‌دهد.

دشوار بتوان چیزی برای رسیدن وجود ندارد را بدون توجه به پیشینه آثار پرفروش «نوملحدانی» مثل داوکینز، دنت<sup>۲</sup>، هریس<sup>۳</sup> و هیچنز<sup>۴</sup> دید. اما مطمئناً گزیده این اثر جولیان بارنز در ویراست بعدی ملحد همراه<sup>۵</sup> نخواهد آمد. برخلاف یان مک‌یوون<sup>۶</sup> و سلمان رشدی (شخصیت‌های ادبی‌ای که مکتوباتی از آن‌ها در کتاب هیچنز آمده)، بارنز فاقد آن تکبر و تبختر نوملحدان است. او به‌ویژه فاقد تفرعن زمانی<sup>۷</sup> و اطمینان معرفت‌شناختی آن‌هاست:

... خودم را در بیست‌سالگی ملحد و در پنجاه‌شصت‌سالگی لادری نامیدم، به‌خاطر این نیست که در خلال این مدت دانش بیشتری کسب کرده‌ام؛ صرفاً به‌خاطر آگاهی به‌تراز جهل است. از کجا می‌توان مطمئن شد که به اندازه کافی می‌دانیم! ما در مقام ماده‌انگاران نوداروینی قرن بیست‌ویکم که مجاب شده‌ایم معنا و سازوکار زندگی از سال ۱۸۵۰ به این طرف تمام وکمال عیان شده، خودمان را صریحاً عاقل‌تر از آن حکام متادگان ساده‌لوحی می‌دانیم که فارغ‌بال به غایت الهی، جهان منظم، رستخیز و رور جزا اعتقاد داشتند. ولی گرچه مطلع‌تر از آن‌هاییم، متکامل‌تر و یقیناً هوشمندتر از آن‌ها نیستیم. چه چیزی ما را به صرافت انداخته که دانشمان به حد نهایت رسیده است؟ (ص ۲۴ تا ۲۵)

بارنز با تکیه بر همین عدم قطعیت معرفت‌شناختی، انانگی مزاح می‌کند و یک بازی الهی به طرفیت ملحدان سرشناسمان را برایمان تعریف می‌کند:

اگر یک خدای اهل بازی وجود می‌داشت، مطمئناً حظ مرح و ویژه‌ای می‌برد از نومیدکردن آن دسته از فلاسفه‌ای که خودشان و دیگران را نسبت به وجودنداشتن

1. Dawkins

3. Harris

2. Dennett

4. Hitchens

۵. *The Portable Atheist*: کتابی از کریستوفر هیچنز که گزیده‌ای از آرای ملحدان سرشناس، از جمله نوملحدان پیش‌گفته، را در آن جمع کرده است [مترجم].

6. Ian McEwan

۷. Chronological snobbery: دیدگاهی که معتقد است آنچه به گذشته تعلق داشته دون‌تر از متعلقات امروزی است. به عبارت دیگر، این دیدگاه نشانگر نوعی خودبرتربینی زمانی است [مترجم].

خدا مجاب کرده بودند. ای. جی. ایر<sup>۱</sup> به سامرست موام<sup>۲</sup> اطمینان قلبی داده بود که بعد از مرگ چیزی نیست جز عدم. همین جاست که آن دو خود را بازیگران سرگرمی مختصر خدا می‌بینند که اسمش این است: خشم ملحد ازگوربرخاسته را تماشا کن! این یک بازی ترجیح می‌دهی شسته‌رفته برای فلاسفه منکر خداست: ترجیح می‌دهی هیچ چیزی بعد از مرگ نباشد و حرفت درست از آب درآید یا یک غافل‌گیری هیجان‌انگیز در کار باشد اما اعتبار حرفه‌ای ات از بین برود؟ (ص ۲۰۸)

لب کلام اینکه رأی بارنز با آن موضع حماقت باری که می‌گوید «دین همه چیز را مسموم کرده» زمین تا آسمان فرق می‌کند.

عجیب نیست که بارنز در ساحت زیبایی‌شناسی است که متوجه پریشان‌سازی امر درون‌ماندگار می‌شود. درک بارنز از هنر دینی - هم نقاشی و هم موسیقی - یکی از بهترین جنبه‌های کتاب اوست زیرا این درک است که اندکی پریشانی و هراس برای او به ارمغان آورده است. او اعتراف می‌کند که نزد خدا از دست رفتن خدا پیوند خورده به از دست رفتن آن حس اساسی غایت و اعتقاد در هنگام مواجهه با هنر دینی<sup>۳</sup> (ص ۵۴). ظاهراً نوعی استدلال زیبایی‌شناختی، که البته ذکر آن در «راه‌های پنج‌گانه»<sup>۴</sup> آکوئیناس<sup>۵</sup> نیامده، بارنز را به خود جذب کرده یا دست‌کم کنجکاوی او را برانگیخته است: چه بسا دین حقیقت دارد صرفاً از آن رو که زیباست. بارنز می‌گوید «دین مسیحی این همه مدت به خاطر اینکه همه به آن اعتقاد داشتند دوام نیاورده است» (ص ۵۳). مسیحیت دوام آورده چون دین، آن حسابی را مهیا کرده است. این حرف بسیار شبیه آن حرف تالکین است که سیره عیسی در انجیل حقیقت دارد چون خارق‌العاده‌ترین خیال‌پردازی و باشکوه‌ترین حکایتی است که تا به حال تعریف شده. و بارنز، که عاشق سینه‌چاک موسیقی و نقاشی است، می‌داند که وجود بسیاری از چیزهایی را که ازشان لذت می‌برد مدیون مسیحیت است. اگر شوریدگی سیره عیسی نمی‌بود، نه هرگز

1. A. J. Ayer

2. Somerset Maugham

۳. Five Ways: استدلال‌های پنج‌گانه توماس آکوئیناس برای اثبات وجود خدا که نمود موضع الهیاتی-استدلالی مسیحیت است [مترجم].

4. Aquinas

موتزارت<sup>۱</sup> رکوتیمی<sup>۲</sup> می‌نوشت و نه هرگز جیوتو آثار گران قدرش را در کلیسای پادوا<sup>۳</sup> برای ما به یادگار می‌گذاشت. همین جاست که بارنز از خودش می‌پرسد «اگر حقیقت می‌داشت چگونه می‌بود؟». این پرسشی است که جزم‌اندیشان نوملحد هرگز با آن کلنجار نرفته‌اند. او می‌پرسد چگونه می‌توان رکوتیم موتزارت را شنید و آن را واقعی و غیرخیالی دانست؟<sup>۴</sup>

بارنز، در گشودگی‌اش به این دل‌مشغولی، شاگرد خوب فلوری است که این‌گونه از او یاد می‌کند: «با آنکه به ادیان و مذهب بی‌اعتماد بود، همدلی‌هایی با میل معنوی داشت و نسبت به الحاد ستیزه‌جو بدگمان بود. او نوشت: 'برای من هر عقیده جزئی‌ای فی‌نفسه مضمّن‌کننده است. اما احساسی را که موجد چنین عقایدی شده طبیعی‌ترین و شاعرانه‌ترین بیان انسانیت می‌داند. من از آن نسیفه‌ای که چنین احساسی را حماقت و شیادی می‌دانند خوشم نمی‌آید. من اینجا ضرورتاً عربده‌زنی نمی‌کنم. بنابراین، به سیاه‌پوستی که بتش را می‌بوسد همان احترامی را می‌گذارم که برای کاتولیک‌ها که سر بر قلب مقدس<sup>۵</sup> زانو زده قائم' (ص ۱۷۲). همین حق به جانب نبودن فلوری بارنز است که بدان سرگیراست؛ نه از آن رو که توش و بستری برای ایمان فراهم می‌کند بل چون نشان می‌دهد که می‌توان ما را با او باور داد اما بنیادگرا نبود. شک‌شک‌کننده ایمان است. او هوس باور به سر دارد و این هوس حتی در سر سکولار هم به کلی زایل نشده است.»

### شک‌ورزی به ساحت متعالی

اما این پریشانی دوطرفه است؛<sup>۶</sup> به همین دلیل است که ادبیات دینی در عصر سکولار حاکی از حضور مدام شیخ شک و تردید است. در ادبیات خاصه و خارج از قصه‌های آمیش<sup>۷</sup>

1. Mozart

۲. قطعه‌ای موسیقایی که مناسب مراسم درگذشت و مرثیه است [مترجم].

3. Giotto

4. chapel of Padua

۵. Sacred Heart: قلب مقدس مسیح که نماد محبت بی‌دریغ خدا به انسان‌هاست [مترجم].

۶. هم امر متعالی ساحت درون‌ماندگار را پریشان می‌سازد و هم ساحت درون‌ماندگار امر متعالی را پریشان می‌کند [مترجم].

۷. آمیش (Amish) گروهی از مسیحیان‌اند که به شکل سنتی زندگی می‌کنند و از تجلیات دوران مدرن، مثل برق و تلفن، دوری می‌گزینند. قصه‌های آمیش قصه‌هایی با مضمون عاشقانه هستند که عمدتاً حول محور شخصیت‌های آمیش می‌چرخند و درون‌مایه اصلی آن‌ها ترسیم تصویری اصطلاحاً گل‌وبلبل از باورهای دینی و به‌خصوص باورهای مسیحی است [مترجم].

نسخه‌های دیزنی زده<sup>۱</sup> روایات کتاب مقدس، معتقدان -طبق توصیفی که تیلور از آن‌ها ارائه می‌کند- منززل<sup>۲</sup> هستند. در همان زمان که فلائری اوکانز<sup>۳</sup> قوم‌نگار جنوب «مسیح‌اندیش» بود، ضد‌مسیح به همان اندازه جهان را پریشان کرده بود. پال الی<sup>۴</sup> اشاره بجایی دارد که در ادبیات داستانی قرن بیستم شاهد بودیم که «کلیساها جای خود را به سینماها دادند»<sup>۵</sup>. آنچه تیلور «امر سکولار» می‌نامد -یعنی موقعیتی که در آن اعتقادداشتن اساساً قابل مناقشه است؛ یعنی حسی مبنی بر اینکه همواره قصه‌های رقیبی وجود دارند که تقریباً کاملاً متفاوتی از جهان ارائه می‌کنند- نیروی محرکه‌ای است که آثار داستانی فلائری اوکانز را پیش می‌برد. او در نامه‌ای درباره نخستین رمانش به این نکته اشاره می‌کند:

فکر من هم فقط درباره چیزی می‌توانی متنی به بلندای رمان بنویسی که خطیرترین دشمنی و بقیه باشد، و از نظر من همین تعارض میان جاذبه امر قدسی و بی‌اعتدایی آن است که ما همراه با هوای زمانه فعلی مان استنشاق می‌کنیم [و مدام با آن راجه می‌خوریم]. اعتقادداشتن همواره سخت است اما در جهانی که اکنون در آن می‌زیسم سخت تر شده است. بعضی از ما به‌ازای هر گامی که در این مسیر برمی‌داریم باید به‌خاطر آن هزینه بدهیم و مجبوریم حساب و کتاب بسیاری انجام بدهیم که بدون ایمان اوضاع بطور پیش می‌رفت و اصلاً ممکن است که ایمانی نداشته باشیم<sup>۶</sup>»

حتی ایمانی که می‌خواهد گواهی بر حقانیت دین باشد -و همان‌طور انجیلی داشته باشد -که یقیناً اوکانز چنین می‌خواست- باید از این نقطه آغاز کند. نگاه پیدازید به بازیگران اصلی آن دسته از آثار ادبی پنجاه سال گذشته که رنگ‌وبوی دینی داشته‌اند، از کشیش شراب‌خواره گراهام گرین<sup>۷</sup> گرفته تا دکتر توماس مور<sup>۸</sup> و اگر پرسیم<sup>۹</sup>: «از چالرز رایدز<sup>۱۰</sup> اولین وو گرفته

1. Disney-fied

3. Flannery O Connor

2. fragilized

4. Paul Elie

5. Graham Greene: مراد نویسنده رمان قدرت و جلال است که به همین نام به فارسی ترجمه شده است [مترجم].

6. Dr. Thomas More

7. Walker Percy: اشاره نویسنده به رمان عشق ویران از این نویسنده است [مترجم].

8. Charles Ryder

9. Evelyn Waugh: اشاره نویسنده به رمان دوباره از برایدزهد از این نویسنده است [مترجم].

تا حتی اسقف پروتستان رمان گیلعدا<sup>۱</sup> اثر مریلین رابینسون<sup>۲</sup>. تصویر کاریکاتوری پهلوان پنبه‌های نوملحدان یا اطمینان بنیادگرایانه با هیچ‌یک از این افراد جور در نمی‌آید. جهان آن‌ها به اندازه جهان ما اضطراب‌آور است و اضطراب‌آوری صادقانه‌تری نسبت به عوالم غیردینی و تعالی‌زدوده‌ای دارد که کهیمان مک‌یون و جاناتان فرانزن<sup>۳</sup> ترسیم کرده‌اند.

الی، در کتابش که زندگی‌نامه چهار فرد کاتولیک<sup>۴</sup> و چکیده‌ای از سرنوشت ایمان در عصر سکولار است، مخلص کلام را درباب این نکته آورده:

حالا همه ما شکاکیم، چه معتقد و چه غیرمعتقد. هیچ ایمان حقیقی‌ای نیست که در همه زمان‌ها و مکان‌ها مبرهن باشد. هر دینی صرفاً یکی از ادیان متعدد است. خطوط واضح هر سنت و کیشی توسط تجربه‌مان کج و معوج و توسط زندگی‌هایمان پیچیده شده‌اند. معتقدان و غیرمعتقدان در محصه واحدی گیر افتاده‌اند و، درحالی‌که مجبورند موقعیت‌های بغرنج روی پای خودشان بایستند، در پی نشانه‌ای می‌گردند. مثل همیشه منتقاد دینی ادعایش را جایی میان اشراق<sup>۵</sup> و برون‌افکنی<sup>۶</sup>، میان قداست و سستی بشر، بر می‌کشد؛ اما بار استدلال، و درواقع بار اعتقاد، که مدت‌ها روی دوش جامعه بود، حالا آن‌هایی که به آن تعلق دارد، یعنی روی دوش معتقد، افتاده است.<sup>۷</sup>

البته تیلور این آخرین شکوفایی دینی را پیچیده‌تر می‌داند، اما تشخیص و توصیفش همین است: هیچ راه برگشتی در کار نیست. شوق تددین نمی‌تواند آن گذار پیش‌آمده در ساختارهای مقبولیت را، که مشخصه عصر ماس<sup>۸</sup>، فسخ کند. خبری از فسخ امر سکولار نیست؛ تنها وظیفه‌مان این است که یاد بگیریم در عصر سکولار چگونه زندگی (ن) کنیم (و حتی شاید چگونه اعتقاد (ن) داشته باشیم).

شاید غیرمذهبی‌ها به‌سختی بتوانند تصور کنند که برخی معتقدان از این موقعیت استقبال می‌کنند. مثلاً واکر پرسی از برافتادن بنیان عالم مسیحیت استقبال می‌کند.

1. Gilead

2. Marilynne Robinson

3. Jonathan Franzen

۴. این کتاب حاوی قصه زندگی توماس مرتون، دوروثی دی، فلانری اوکاتر و واکر پرسی است که با دغدغه دین در جهان جدید دست‌وپنجه نرم کرده‌اند [مترجم].

5. revelation

6. projection

او در خلال نوشته‌ای خطاب به دوست دیرینش، شلبی فوت<sup>۱</sup>، نوشته بود «مسیحیت دیگر نه می‌تواند و نه حتی باید صاحب‌اختیار باشد. اگر مسیحیان به ملکوت اعتقاد دارند، به خودشان مربوط است. اما باید بدانند که جهان دیگر عوض شده است. دیگر چیزی به نام عالم مسیحیت وجود ندارد و به قول کیرکگور شاید این اتفاق نیکویی باشد»<sup>۲</sup>. بیست سال بعد، او همین مضمون را تکرار کرد و عملاً در مقام ستایش چیزی برآمد که تیلور آن را «امر سکولار» می‌داند. او گمان می‌کرد «عصر حاضر بهتر از عالم مسیحیت است. در مسیحیت کهن، همه مسیحی بودند و بعید بود کسی در این موضوع مذاقه‌ای داشته باشد. اما، در عصر حاضر، کسی که از آلام نظریه و مصرف‌زدگی جان به در برده مثل قدیس آنتونی<sup>۳</sup> به رهرویی در بیابان تبدیل می‌شود که، به تعبیری، گشوده به نشانه‌هاست»<sup>۴</sup>. شیوه کاتولیکی پذیرش «سکولاریته»<sup>۵</sup> به نوعی که تیلور از این مفهوم دارد، به این شکل است و همین نشان می‌دهد که نمی‌توان معکوساً اکنون را شسته‌رفته به دو اردوگاه سکولاریست‌های معقول و معتقدان آزرده تقسیم کرد.

در واقع، طبق نظر تیلور، این نوع سکولاریته<sup>۶</sup> چیزی است که سکولاریسم پرحرارت هیچ ارج و وقعی به آن نمی‌نهد. او معتقد است که، در برخی لحظات گذرا که افسون زیبایی شناختی یا پریشانی از امور دین دنیوی بر انسان مستولی می‌شود، حتی سکولاریست‌ها هم گرفتار این حس می‌شوند که انگار چیزی فراتر از این‌ها در کار است. به بیان دیگر، نوعی کمال<sup>۷</sup> از درون چهارچوب درون‌ماندگاری‌ای که در مدرنیته ساخته‌ایم فوران می‌کند، یا دوی دوش آن سنگینی می‌کند. به همین ترتیب، معتقدان پسامدرن نمی‌توانند از رقابت با قوه‌هایی که قصه بنیادین ایمان را زیر سؤال می‌برند تن بزنند. روان‌شناسی تکاملی و فردگرایی بیانی<sup>۸</sup> در جان عصر سکولارمان سریان دارد و فقط دلاوران اندکی هستند که می‌توانند میل عبث ایجاد اتاق وحشت در بسته‌ای که در آنجا خدشه‌ای به ایمانشان نمی‌نشیند را در جانشان فروبشانند.<sup>۹</sup>

1. Shelby Foote

۲. St. Anthony، راهب و زاهدی که در مسیر زندگی زاهدانه‌اش به بیابان نشینی روی آورد [مترجم].

۳. گفتنی است که مراد تیلور از سکولاریته همان سکولاریته<sup>۳</sup> و مراد او از سکولاریسم همان سرسپردن به سکولاریته<sup>۲</sup> است. او در ادامه معانی سه‌گانه سکولاریته و تفاوت‌های آن‌ها را به تفصیل توضیح می‌دهد [مترجم].

4. Fullness

5. expressive individualism

طبق نظر تیلور، عصرِ ما عصری «سکولار» است اما نه به خاطر اینکه میزان مشارکت دینی کاهش یافته است، بلکه «سکولار» بودنش به خاطر این نوع تجلی‌های آن معنای مورد مناقشه است. [وضع این مناقشه به گونه‌ای است که] گویی کلیساهای جامع سرپا هستند اما شالوده‌شان تحلیل رفته است. در مقابل، رؤیای نیچه‌ای زنده و سر حال است و وارثان برتراند راسل و آگوست کنت همچنان بر طبل آرای خود می‌کوبند و آپرا<sup>۱</sup> و الیزابت گیلبرت<sup>۲</sup> هم هنوز به فهرست نویسنده‌های کتاب‌های پرفروش راه می‌یابند و جادوی تالکین همچنان مخاطبان گسترده‌ای را مفتون خود می‌سازد. [اما تجلی‌گاه و بیگاه آن معنای مورد مناقشه آنجاست که] حتی حال و هوای استیو جابز، که یکی از قهرمانان عصر مدرن متأخر است، با روایت سکولاریسم جور در نمی‌آید. والتر اینزاکسون<sup>۳</sup> در کتابش، که زندگی‌نامه جابز است، صحنه‌ای را به یاد می‌آورد که به اواخر نیمه نایز برمی‌گردد و تجلی‌گنگی عصر سکولار ماست:

بعد از ظهر یک روز آفتابی، وقتی جابز حال خوشی نداشت، در باغ پشت خانه نشست و به مرگ می‌فکرید. او از تجربیاتی که حدود چهار دهه پیش در هند داشت، از مطالعاتش در باب بودیسم و از دیدگاه‌هایش درباره تناسخ و تعالی روحانی حرف زد. گفت «در فقره یاور، خدا تقریباً پنجاه-پنجاه هستم. بیشتر عمرم این حس را داشتم که وجود ما باید بیشتر از چیزی که می‌بینیم بزرگ‌تر باشد که پیش چشمانمان است».

در مواجهه با مرگ، معترف بود که شاید بیش از حد روی احتمالات ناشی از میل به اعتقاد به حیات پس از مرگ حساب باز کرده است. می‌گفت «دوست دارم این‌طور فکر کنم که بعد از مردن چیزی باقی می‌ماند. نچرا؟ است که خیال کنی این همه تجربه و شاید کمی حکمت را تلبار کرده‌ای اما همه‌شان از تو می‌روند. خب من واقعاً می‌خواهم باور داشته باشم که چیزی باقی می‌ماند؛ شاید آنکس می‌است که باقی می‌ماند».

مدت زیادی ساکت ماند و سپس گفت: «اما از آن طرف شاید ماجرا چیزی از جنس دکمه روشن-خاموش باشد. کلیک! و تمام می‌شوی».

1. contested meaning
2. Oprah
3. Elizabeth Gilbert
4. Walter Isaacson

دوباره مکث کرد و خنده محوی به لبانش نشست: «شاید به همین خاطر است که هیچ وقت دوست نداشتم روی دستگاه‌های ابل دکمه روشن-خاموش بگذارم».

در چنین بستری، تیلور آماده است که از پگی لی<sup>۱</sup> نقل کند: «آیا کل چیزی که هست همین است؟»<sup>۲</sup>. می‌توان این ارجاع به ترانه را با ارجاع به تقریباً هر چیزی که در دهه ۱۹۹۰ از سیاتل منتشر شده کمی به روز کرد. مثلاً ماتم شگرف پستال سرویس در «کلارک گیبِل»<sup>۳</sup> را ملاحظه کنید:

من بدجور می‌خواهم باور داشته باشم

که - یقیناً - مست و عشق واقعی است

من در یک تکی‌کاماتو زندگی را می‌خواهم

آن قدر که خواهم از خانه به نظر می‌آید

یا پایان بندی یکی از کنسرت‌های او با بوهده در الپین ولی<sup>۴</sup> و یسکانسین<sup>۵</sup> را به یاد می‌آورم که حس تنش و تناقض را به ذهن متبادر می‌کند، آنجا که تام یورک<sup>۶</sup> به طرز دلهره‌آوری زمزمه می‌کرد: «همه چیز سر جای خودشان اند» و در همان حال کلمه «برای همیشه» مدام روی صفحه پشت گروه پیچ‌وتاب می‌خورد. خود موسیقی هم نوعی حسرت و تعالی را ایجاد می‌کرد که به وضوح کل حاضران را درگیر خود کرده بود. این‌ها اقسامی از پدیده‌های پسامدرن اند که قرار است به کمک تیلور آن‌ها را بفهمیم. در حالی که بنیادگرایی سای محض - چه از جنس دینی و چه از جنس سکولار - سرخط اخبار را پر کرده‌اند، آنچه باید تا حدی ما را جلب کند همین بیانات و تجلیات زودگذر شک و حسرت، ایمان و پرسشگری است. همین بیانات و تجلیات زیسته فشار قیچی وار است که در بطن عصر سکولار جا گرفته است.

شاید دیوید فاستر و الاس نمونه بارزی از این تجلیات زودگذر معنا در پسامدرنیته باشد.<sup>۷</sup> آثار والاس - چه داستانی و چه غیرداستانی - جهان درون ماندگار نسبتاً خفقان‌آوری را ترسیم می‌کند، یک کیهان تخت و مسطح بشری که برون داد آن ملالت و پریشانی است و نه شور و جذبه.<sup>۸</sup>

1. Peggy Lee

2. Is that all there is?

3. Clark Gable

4. Alpine Valley

5. Wisconsin

6. Thom Yorke

جهنم خودآگاهی<sup>۱</sup> است و جهانِ مدرن متأخر و تلویزیونی شده (و حالا توییتری شده) ما خویش آگاهی<sup>۲</sup> ما را تا سرحد زمین‌گیرشدن افزایش می‌دهند. خدا مرده است اما جایش را همه اغیار گرفته‌اند. هر چیزی مجاز است اما همه تماشا می‌کنند. با این حساب، اکثر اوقات، بهترین نوع «رستگاری» ای که می‌توان توقع تحقق آن را داشت در رفتارهایی یافت می‌شود که ما را نسبت به این واقعیت کرخت می‌کنند: مصرف مواد مخدر، رابطه جنسی، انواع و اقسام سرگرمی‌ها.

اما، برخلاف تصویری که دریفوس<sup>۳</sup> و کلی<sup>۴</sup> ترسیم می‌کنند، اشارتی مستدام هست که از وحشتِ دیوید فاستر والاس و پریشانی جهان او حکایت می‌کند. شخصیت‌های او فقط با چیزهایی ارضا می‌شوند که سرمایه‌داری عصر مدرن متأخر به آن‌ها عرضه می‌کند و، بدین ترتیب مرتب نشانه‌های چیزی را می‌بینیم که تیلور آن را اثرِ نواختر<sup>۵</sup> می‌نامد، انحای تازه بودن که تلاش می‌کند راهی در دل (یا حتی به خارج از) وضعیت تحت فشارِ قیچی‌واری پیدا کند که در آن هر لحظه ممکن است درون ماندگاری بر سر خود آوار شود. مثلاً راوی «یاد نئون بخیر»<sup>۶</sup> را ملاحظه کنید... این داستان روایتی از جنس جریان سیال ذهن است که ظاهراً در واپسین لحظات پیش از مرگش ساخته شده. این شخصیت، رنگ خصلتِ دیوید فاستر والاس را به خود دارد، چه اینکه تقریباً است سیطره کامل خودآگاهی محکوم به خویش آگاهی و گرفتار گناه سکولاریزه شده ریاکاری است. (این ریاکاری از ناتوانی در عشق ورزی نشئت گرفته است). حالا او در صدم ثانیه‌هایی پیش از مرگ خود خواسته دارد فکر می‌کند که چطور این خودآگاهی «بهترین اجزای هر چیزی را از بیخ و بن نابود کرد»<sup>۷</sup>.

در مخیله سکولاریست‌های سپرسته<sup>۸</sup> نمی‌گنجد که این قصه‌رهای -و نوعی تعویذ برای درامان‌ماندن- از این وضعیت را در دین بجوید. اما این والاس شدنی است. ما می‌فهمیم که شخصیتِ راوی دقیقاً همین کار را در «مرحله هولی‌رولر»<sup>۹</sup> بودنش انجام داده است؛ به این ترتیب که مدتی را در کلیسای پرهیبتی در ناپرویل ایلینوی سپری کرده بود

1. self-consciousness

4. Kelly

2. self-awareness

5. nova effect

3. Dreyfus

6. Good Old Neon: اثری از دیوید فاستر والاس [مترجم].

7. insulated

8. holy roller: عنوان غیررسمی یکی از فرقه‌های متأخر مسیحیت [مترجم].

«تا، به جای زندگی در فضای مه‌آلود ریاکاری، برای بیدارکردن معنویت تلاش کند»<sup>۱۱</sup>، اوزیباپی دین‌داری را می‌بیند و می‌ستاید و می‌خواهد اعتقاد داشته باشد اما اشباح خویش‌آگاهی (به‌سان لشکریانی در برابر او) به او اجازه نمی‌دهند. «اینجا حقیقت اصلی این است که چه زود از آدمی که آنجا رفته بود تا بیدار شود و دیگر ریاکار نباشد به آدمی تبدیل شده‌ام که مشتاقانه می‌خواهد به عبادت‌کنندگان نشان بدهد که سابقاً چقدر متدین و فعال بوده است»<sup>۱۲</sup>. تماس با ساحت متعالی نه ما را از این وضعیت رها می‌کند و راه‌حلی برای آن است اما این‌طور نیست که در میخ‌له ننگ‌جند. به‌کل کنارگذاشتن ساحت متعالی هم راه‌حل نیست. نشانه‌هایی از این مقوله در داستان «همه این‌ها»، که پس از مرگ نویسنده منتشر شده، عیان است. در این داستان، پسرک پیش‌رسی مجذوب «جادو»ی ماشین بتونیر اسباب‌بازی‌اش شد. کجبتنظ از حرف‌های والدینش نشئت گرفته است. والدین پسرک، در دروغی از جنس دروغ‌دای بی‌بول به وجود بابانوئل، به پسرک می‌گویند که ماشین بتونیر حرکت می‌کند اما فقط زمانی حرکت می‌کند که به آن نگاه نمی‌کند. راوی بالغ به هنگام یادآوری این ماجرا، که تأییدش ناممکن بود (حالا نگاه‌کردن همانا و توقف حرکت همانا)، متوجه خواسته محال آن روزهایش می‌شود: «به‌عنوان یک فرد بزرگ‌سال فهمیده‌ام علت آنکه آن‌همه وقت را صرف می‌کردم تا میخ بشکند بتونیر را هنگام پیش‌گیری این بود که می‌خواستم اثبات کنم من نمی‌توانم. اگر رودست این جادو می‌زدم و راز آن را برملا می‌کردم، خودم ضایع می‌شدم»<sup>۱۳</sup>. با این اوصاف، یحتمل توقع می‌رود که داستانی در باب «بوغ عقلانی، کنارگذاشتن چیزهای کودکانه مثل جادو، بزرگ‌شدن و یادگرفتن فریب‌نخوردن بر خیز و رایحه افسون‌زدایی را ببیند».

از قضا والاس این کار را انجام نمی‌دهد.<sup>۱۴</sup> در مقابل، راوی رشید با نظر به خود جوان‌ترش «منشأ احساس دینی‌ای که بیشتر حیات بزرگ‌سالی‌ام را تحت تأثیر قرار داده» و، به عبارت دیگر، نگرش بنیادین «حرمت‌نهادن» را در این ماجرا می‌بیند.<sup>۱۵</sup> او مشاهده می‌کند که آنچه «الحاد» تلقی می‌شود همچنان نوعی پرستش است؛ «یک جور دین ضددینی که عقل، شکاکیت، خرد، اثبات تجربی، خودبنیادی بشری و حق تعیین سرنوشت خود را می‌پرستد».<sup>۱۶</sup> اما راوی درصدد این نیست که به کتاب مقدس درون‌ماندگاری بگردد. برعکس، «به نظر من

همین که قدرتمندترین و معنادارترین پیوندهای حیاتمان (در آن لحظه) برایمان نادیدنی است استدلال قاطعی است به نفع اینکه پاسخ پرسش از معنای زندگی را حرمت نهادن دینی بدانیم نه تجربه‌گرایی شکاکانه»<sup>۲۷</sup> همین هم پریشان‌احوال و متأثر است از این حس که خودمان داریم به آن سروشکل می‌دهیم؛ از اینکه امر دینی به اندازه جادویی نشان دادن بتونیر توسط والدین ساختگی است؛ از اینکه نمی‌توانیم به تمایلات و خاطرات و امیال و گرایش‌هایمان به حرمت‌نهادن اعتماد کنیم. با همه این اوصاف، نمی‌توان خود را از دست این شبیح دینی خلاص کرد.<sup>۲۸</sup>

حس من این است که اکثر ما در جهان‌هایی زندگی می‌کنیم که، بیشتر از آنکه شبیه جهان‌های برپیم شده به دست نولم‌حدان و بنیادگرایان دینی باشند، شبیه جهانی‌اند که دیوید فاستر<sup>۲۹</sup> و آلان تصویر کرده است. جهان «سکولار» همین جهان مورد مناقشه، تحت فشار قیچی‌وار و پریشان است. جهانی که ایمان و امر متعالی از آن زدوده شده و به امر تجربی تقلیل یافته و، ناگزیر، بر جهان تخت و مسطح شده است.

### حکایت سکولار [نا] بودن

خُب ما کجاییم؟ چگونه به اینجا رسیدیم؟ چگونه آن «پیش‌داستان»<sup>۱</sup> در نحوه پیش‌رفت‌مان تغییری ایجاد می‌کند؟ در عصر سکولار چگونه بار زندگی کرد؟

برای آنکه حق پیچیدگی پر آشوب عصر سکولارمان را به خوبی ادا کنیم، به چیزی شبیه نقشه‌های «زمان‌گذر»<sup>۲</sup> نیاز داریم که نه تنها عکس‌ها را از زمین وجودی فعلی ارائه کند، بلکه به ما نشان دهد که چگونه به این شکل درآمده است. البته چنین چیزی از جنس نقشه‌های شگفت‌آوری خواهد بود که حاصل کار توأم نقشه‌نگاری و باستان‌شناسی است؛ و هم وضع زمین را به ما نشان می‌دهد و هم تصویری اجمالی از لایه‌های زیر پایمان فراهم می‌کند. هدف من در این کتاب این است که نشان بدهم عصر سکولار چارلز تیلور دقیقاً همین نقشه وجودی سه‌بعدی و زمان‌گذر از اکنون ماست؛ راهنمایی است که برای فهمیدن عصرمان به آن احتیاج داریم. البته امیدوارم که کتاب حاضر راهنمایی به سوی

1. back story

2. time-lapse

این راهنما باشد، یعنی شرحی مختصر و واضح که کارش دعوت به گشودن آن نقشه بزرگ‌تر و تفصیلی‌تر است. شرح اساسی استدلال و تحلیل تیلور را با تجزیه و تحلیل سه مضمون مهم در پروژه او آغاز می‌کنیم.

### پرسش تیلور

هدف ما در تلاش برای فهم «عصر سکولارمان» نه یک کدام توصیفی و نه حتی یک کی زمانی، بلکه یک چگونه‌تخلیلی است. پرسش این نیست که آیا میزان تدین در عصر ما کمتر شده یا بیشتر؛ اضمأً غرض این نیست که بخواهیم مشخص کنیم که چه زمانی یک کلید کدایی زده شده، به اصطلاح علمای تاریخ جهان مثل ویل دورانت<sup>۱</sup> و همکارانش، از «عصر اعتقاد» به «عصر عقل»<sup>۲</sup> می‌رود. در عوض، تیلور به «شرایط باور»<sup>۳</sup> می‌پردازد، یعنی گذاری در شرایط مقبولیت که چیزی را باورپذیر یا باورناپذیر می‌کند. با این حساب، عصر سکولارمدام جایگشت‌های مختلف این پرسش‌ها مطرح می‌کند:

چطور از شرایطی که طی آن عالم مسیحیت آدم‌ها ساده و بی‌آلایش ذیل تفسیری<sup>۴</sup> خدا باورانه زندگی می‌کنند، شرایطی منتقل شدیم که در آن همه‌مان بین دو موضع در رفت‌وآمدیم، شرایطی که در آن تفسیر هر کس چنین وضع و حالی دارد؛ و شرایطی که در آن برای بسیاری از افراد، انتخابی گزینۀ پیش‌فرض<sup>۵</sup> اصلی است؟ (ص ۱۴)

چرا مثلاً در سال ۱۵۰۰ میلادی در جامعه غربی‌مان تقریباً ممتنع بود که کسی به خدا باور نداشته باشد، اما در سال ۲۰۰۰ خیلی از ما این گزینه را نه‌تنها انتخابی بلکه حتی گزینۀ باورپذیر می‌دانیم؟ (ص ۲۵)

همان‌طور که خواهید دید، این پرسش‌ها نه سراغ این می‌روند که افراد چه باوری دارند و نه به این می‌پردازند که چه چیزی باورپذیر است. تفاوت عصر مدرن و «سکولار» ما با اعصار پیشین لزوماً در سیاهه باورهای دردسترس نیست، بلکه تفاوت یادشده از حالات پیش‌فرض

1. Will Durant  
2. conditions of belief  
3. construal  
4. default

در باب امور باورپذیر نشئت می‌گیرد. این صورت‌بندی‌ای از آن پرسش است که به تعریف منحصر به فرد تیلور از «امر سکولار» منتهی می‌شود.

### اقسام امر سکولار به روایت تیلور

خب «سکولار» یعنی چه؟ معنی «سکولار» خواندن عصر حاضر چیست؟ این پرسش تیلور او را به وادی «نظریه سکولاریزاسیون» می‌کشاند، یعنی بر نهادی قدمت‌دار که فرضیه‌اش این است که با پیشرفت مدرنیته باور دینی کاهش پیدا می‌کند. صدق این پیشگویی اثبات نشده، به همین خاطر دعوای اکثر منازعات مربوط به سکولاریزاسیون بر سر داده‌های تجربی ناظر بر مقایسه شاخص‌های باور دینی و چیزهایی از این دست است.

تیلور بر این باور است که این بحث به بیراهه افتاده و اصل بحث را نگرفته است. این منازعات همچنان بر باورها متمرکزند اما تیلور معتقد است که ذات «امر سکولار» مقوله‌ای بذیری است [نه خود باورها]. اصحاب نظریه سکولاریزاسیون (و مدافعانشان) سوراخ‌دهی کرده‌اند چون هم‌وغمشان را بر بیانات<sup>۱</sup> باور گذاشته‌اند نه شرایط باور. به همین قیاس، سکولاریست‌هایی که خواهان پاک‌سازی حوزه عمومی<sup>۲</sup> و معرفی آن به عنوان منطقه غیردینی هستند حتماً به پرسش‌های معرفتی ناظر بر باورهای خودشان نیستند.<sup>۳</sup> بنابراین، میدان پیکارهایی که بر سر «امر سکولار» در گرفته معمولاً به خاطر ماهیت چندمعنای واژگان غبارآلود است. اما اجازه بدهید اشاره به اقسام سه‌گانه «امر سکولار» نزد تیلور، تحلیل‌مان را اندکی تنقیح و تدقیق کنیم.

۱. در روایت‌های کلاسیک یا قرون وسطایی، «سکولار» مفاد چیزهای شبيه «دنیوی»<sup>۴</sup> است، یعنی ساحت سیاست «زمینی» یا ساحت مشاغل «این‌جهانی»<sup>۵</sup>. این همان «سکولار» موجود در دوگانه ادعایی مقدس/سکولار است. مثلاً کشیش مشغول «مقدس» را دنبال می‌کند اما قصاب، نانوا و شمع‌دان ساز دست‌اندرکار مشاغل «سکولار» هستند.<sup>۶</sup> بیابید به تبع تیلور این را سکولار ۱ بنامیم (عصر سکولار، ص ۱ تا ۲).

1. believability

2. expressions

3. public sphere

4. temporal

5. sacred

۲. در مدرنیته، و مشخصاً در پی روشنگری، رفته‌رفته از واژه «سکولار» برای اشاره به فضا یا نقطه‌نظر غیرفرقه‌ای، خنثی و غیردینی استفاده می‌کنند. فضای عمومی «سکولار» است، به این معنی که (علی‌الادعا) غیردینی است؛ مدارس «سکولار» هستند، چون دیگر از جنس مدارس کشیش‌نشین‌ها نیستند؛ بنابراین، گمان بر این است که مدارس «عمومی» مدرسی «سکولار» هستند. به همین قیاس، در اواخر قرن بیستم آدم‌ها خودشان را «سکولار» می‌دانند و مرادشان این است که عضو هیچ گروه دینی‌ای نیستند و اعتقاد «دینی» ندارند. ما با عنوان سکولار ۲ (ص ۲-۳) به این مفهوم اشاره خواهیم کرد. هم بر نهاد سکولاریزاسیون هم سکولاریسم هنجاری<sup>۱</sup> این مفهوم از امر سکولار را در نظر دارند. بنابر نظریه سکولاریزاسیون، برقدر فرهنگ‌ها مدرنیزاسیون و پیشرفت‌های فناورانه را بیشتر تجربه می‌کنند، قوای (تفرقه‌انگیز) متنازع و مشارکت دینی نیز، در مواجهه با افسون‌زدایی مدرنیته، در جهان کم‌رنگ‌تر می‌شود. بنا بر سکولاریسم، فضاهای سیاسی (و نظامات موجد آن‌ها) باید ساحتی دست‌وپا کنند که بر استوار امکانیت و خصوصیت و نامعقولیت اعتقاد دینی و درعوض مقهور عقلانیت جهان‌شمول و بی‌طرف باشد. سکولاریسم همواره سکولاریسم ۲ است.<sup>۲</sup> هم‌اکنون نظریه سکولاریزاسیون معمولاً به این معنی است که از این توقع سرشار از اطمینان که جوامع به مرور سکولار ۲ خواهند شد و مشخصه شدن کالبدی باور و مشارکت دینی خواهد شد. کسانی که خود را «سکولار» می‌دانند معمولاً افرادی غیردینی تلقی می‌شوند.

۳. اما تیلور در اقدامی پرفایده معنای سومی برای امر سکولار صورت‌بندی می‌کند (سکولار ۳) و این دقیقاً همان معنایی است که در عنوان کتابش «عموم سکولار» به کار رفته است. جامعه زمانی سکولار ۳ است که باور دینی یا باور به خدا صرفاً یکی از گزینه‌های پیش‌رو و، در نتیجه، امری قابل مناقشه (و مورد مناقشه) باشد. پس محل بحث در اینجا گذار پیش‌آمده در «شرایط باور» است.<sup>۳</sup> همان‌گونه که تیلور اذعان می‌کند، گذار به سکولاریته «به این معنا» حاکی از «گذار» است که طی آن از جامعه‌ای که باور به خدا در آن بی‌چون‌وچرا و درحقیقت بی‌مشکل<sup>۴</sup> است به جامعه‌ای می‌رسیم که چنین باوری صرفاً یکی از گزینه‌های

1. areligious  
2. Normative  
3. unproblematic

متعدد و غالباً نه سهل‌القبول‌ترین آن‌هاست»<sup>۳۷</sup> (ص ۳). طبق این معنا از سکولار است که ما در «عصر سکولار» زندگی می‌کنیم حتی اگر مشارکت دینی مشهود و پرشور باشد. همچنین طبق این معنا از سکولار است که هنوز می‌توانیم به نوع خاصی از «برنهاده سکولاریزاسیون ۳» فکر کنیم. البته چنین برنهاده‌ی قرار نیست نحوه تحلیل رفتن دین در جوامع مدرن متأخر را گزارش کند، بلکه برای ما شرح می‌دهد که، در چنین جوامعی، ساختارهای مقبولیت چگونه و چرا دین را قابل مناقشه (و مورد مناقشه) می‌دانند.<sup>۳۸</sup> ظهور «امر سکولار» در این معنای سوم است که ظهور اومانیسیم انحصاری را میسر ساخته. اومانیسیم انحصاری گزینه‌ای اساساً نو،<sup>۳۹</sup> در معرکه باورها و نگرشی به زندگی است که هر چیزی ورای ساحت درون‌ماندگار را به محاق می‌برد. «برای اولین بار در تاریخ، نوعی اومانیسیم مطلقاً خودبسنده به گزینه‌ای در دسترس عموم بدل شد. تصور اومانیسیمی است که هیچ هدف نهایی‌ای را ورای رشد دنیوی بشر نمی‌پذیرد و به هیچ‌یک از چیزهای چنین رشدی گردن نمی‌نهد. این موضوع در هیچ‌یک از جوامع سابق جریان نیافت» (عصر سکولار، ص ۱۸).

عصر ما عصر سکولاریسم است. البته شرایط سکولاریته - ماهیت غیربیدیهی اعتقاد به خدا و مناقشه‌پذیری کلی اعتقادات بدانین - بی‌ربط به پروژه تجویزی سکولاریسم ۲ نیست، اما هیچ پیوند ضروری‌ای میان آن‌ها ندارد. چه بسا جامعه سکولار ۳ احیا و اشاعه مجدد امر دینی را تجربه کند، طوری که جمع عظیمی از عامه مردم پذیرای باور دینی شوند. اما چنین جامعه‌ای هرگز نمی‌تواند فرایند سکولاریزاسیون ۳ را به عقب برگرداند. ما همواره می‌دانیم که سابقاً به چیز دیگری باور داشتیم و حالا هم - با ننگش مقبول درباب معنا پیش روی خود داریم. در ببحوجه شرایط سکولار ۳ ممکن است باور دینی هم داشته باشیم، اما چنین گروهی<sup>۴۰</sup> در واقع واکنش به سکولاریته است نه گریز از آن.

هم‌وغم اصلی تیلور این است که به ما کمک کند بفهمیم چطور به اینجا رسیدیم: چه چیزی تغییر کرد؟ چطور؟ آثار آن بر باور در عصر سکولار چیست؟ آثار آن بر سکولاریسم ۲ به عنوان یک پروژه فرهنگی یا آرمان سیاسی چیست؟ ویژگی‌های «اومانیسیم انحصاری»، که به امر سکولار ۳ پدید آمد، چیست؟

1. human flourishing

2. conversion

تیلور بی اعتقادی در عصر سکولار را توضیح می‌دهد و تأکید می‌کند که حتی خود اعتقاد نیز در عصر سکولارمان تغییر کرده است. هنوز معتقدانی هستند که به همان اعتقادات نیاکانشان در ۱۵۰۰ سال قبل باور دارند؛ اما نحوه باور پیدا کردنمان تغییر کرده است. بنابراین، اجتماعات ایمانی باید پرسند این تغییر در «شرایط» باور چه تأثیری بر شیوه ما در ترویج و تعلیم ایمان دارد؟ چنین تغییری چه تأثیری بر شکل‌گیری ایمان دارد؟ این تغییر چه تغییراتی در تبلیغ و ترویج ایمان برای نسل بعد ایجاد می‌کند؟

### روش تیلور: «قصه» سکولاریزاسیون

پاسخ تیلور به این پرسش‌ها تعریف کردن یک قصه است. موضع او در این باره صریح و بی‌رودربایستی است. او می‌گوید که «روایت یک گزینه اختیاری نیست» و «به همین خاطر معتقدم اینجا باید قصه‌ای تعریف کنم» (ص ۲۹). اما چرا؟

او دست‌کم دو دلیل ارائه می‌کند. نخست، او باید برای مقابله با قصه‌های تفریق نظریه سکولاریزاسیون قصه‌ای عرضه کند. در اینجا ما از قصه‌های تفریق همان حکایت‌های روشنگری و پیشرفت و بلوغ است که ظهور مدنیت از «امر سکولار» را به سان جدا کردن و بیرون‌انداختن فضولات اعتقاد و خرافه می‌بیند. آن‌طور که این قصه‌های تفریق تعریف می‌کنند، روزی روزگاری به اجنه و پریان و خدایان و دیوان‌ها دست داشتیم. اما وقتی عاقل شدیم، به ویژه وقتی توانستیم برای رخدادهایی که سابقاً به ارواح نسبت می‌دادیم تبیین‌های طبیعت‌گرایانه دست‌وپا کنیم، جهان به تدریج افسان‌زدایی شد. با دفع علمی خرافات، دین و اعتقاد از بین رفتند. همه چیز طبق برنامه...

بنابر روایت تیلور، به تعبیری می‌توان گفت که نیروی این قصه‌های تفریق هم از توانایی‌شان در تبیین «داده‌ها» نشئت گرفته و هم از قدرت روایی‌شان. در این قصه‌ها یک جور تنش دراماتیک، نوعی پی‌رنگ و نیز بازیگرانی متشکل از قهرمان (مثل گالیله) و شخصیت منفی (مثل کاردینال بلارمین<sup>۲</sup>) وجود دارد. با این حساب، اگر می‌خواهید با قصه‌های تفریق مقابله

1. subtraction stories

۲. Cardinal Bellarmine: شخصیتی که در ماجرای گالیله سخن‌گویی کلیسا به حساب می‌آید [مترجم].

کنید، صرفِ عرضه شواهد و داده‌های رقیب کفایت نمی‌کند، بلکه باید قصه متفاوتی تعریف کنید. بنابراین، تیلور نه تنها «باید دائم بین تحلیل و تاریخ‌گویی رفت‌وآمد داشته باشد» (ص ۲۹)، بلکه باید تاریخ را در قالب قصه و ضدروایت<sup>۱</sup> عرضه کند.

مراد این است که، با وجود اطناب ملال‌آور و حاشیه‌رفتن‌های فکری متن کتاب عصر سکولار، باید آن را تقریباً مثل یک رمان خواند یا دست‌کم آن را در قالب قصه فهمید. کالین جگر<sup>۲</sup> به‌درستی این نکته را نشانه‌ای از «رمانتیسزم»<sup>۳</sup> تیلور می‌داند. ما باید «طوری با این کتاب مواجه شویم که انگار یک متن ادبی است؛ مجوز چنین مواجهه‌ای آن است که مفهوم آشکارا مدرن آدیت<sup>۴</sup>، یعنی چیزی که توأمان متمایز از مسیحیت است اما قرابت بسیاری با آن دارد، اولین بار در عصر رمانتیک پدید آمد»<sup>۵</sup>. دلیل این نکته آن است که تیلور در بابیت<sup>۶</sup> می‌خواهد به مخاطب منتقل کند که زندگی در عصر سکولار چه حسی دارد؛ سکونت در فضا<sup>۷</sup>، نشرِ قیچی‌وارِ مدرن چه حسی دارد. بنابراین جگر، با تکیه به این روش‌شناسی، صورت‌بندی تازه‌ای از پرسش تیلور ارائه می‌کند: «سکولاریته از درون چه حسی دارد؟». این پرسش موازی با این ادعا را تغییر می‌دهد: «وقتی تیلور می‌گوید که قصه‌ای برای تعریف کردن دارد، منظورش این است که باید این روایت را از سرگذراند نه آنکه صرفاً آن را بازگویی یا تحشیه کرد»<sup>۸</sup>.

دلیل دوم این است که ظاهراً تیلور مانند سایر مک‌این‌تایر<sup>۹</sup> و کریستین اسمیت<sup>۱۰</sup> اذعان دارد که ما «حیوانات روایی» هستیم؛ ما این را که چه کسی هستیم و چه کاری باید انجام دهیم بر اساس قصه‌ای تعریف می‌کنیم که خودمان را در آن می‌بینیم. «فهم ما از خودمان و از جایگاه فعلی‌مان تا حدودی توسط درکمان از نحوه رسیدن به جایگاه کنونی و عبور از شرایط قبلی تعریف می‌شود» (عصر سکولار، ص ۲۸). به همین دلیل است که [در عصر سکولار] توجه بسیار زیادی به پیش‌داستان تاریخی معطوف شده، که همین نکته قابل‌تأملی است. درست است که هدف فهم اکنون است، اما چنین فهمی نیازمند طی کردن مسیری طولانی و پریپیچ‌وخم در گذشته‌مان است. معتقدم که این نکته وجه‌هنگلی تیلور، یعنی

1. counternarrative

2. Colin Jager

3. Romanticism

4. literariness

5. Alasdair MacIntyre

6. Christian Smith

التفات عمیق به پیشامدهای تاریخ، را منعکس می‌کند. با این حساب ما نمی‌توانیم قصه‌ای شسته‌رفته و مبتنی بر استنتاج قیاسی از اصول انتزاعی تعریف کنیم. نه، اگر درصددیم که اکنون آشفته‌مان را بفهمیم، باید انضمامی بیندیشیم و انواع و اقسام تغییر و تحولات امکانی جاری در پس‌زمینهٔ اکنونمان را واکاوی کنیم. ما باید به پس‌زمینهٔ چیزی توجه کنیم که جفری استاوت آن را «موقعیت دیالکتیکی»<sup>۱</sup> ما می‌نامد، یعنی آن دسته از جزئی‌های انضمامی‌ای که ما را «ما» کرده‌اند و به جایگاه کنونی‌مان رسانده‌اند.<sup>۲</sup> این مسئله تا حدی شبیه جایی است که می‌دانیم اگر بخواهیم با فرد دلخواه‌مان رابطهٔ دوستی برقرار کنیم باید از پیش داستان او خبر داشته باشیم، یعنی حواسمان هست که عقبهٔ خانوادگی او در جانش رسوخ کرده و اگر قرار باشد این رابطهٔ خوبی پیش برود، بهتر فهمیدن او نیازمند فهم آن داستان است. خب، تحلیل ما در اینجا آغاز می‌شود: «روزی روزگاری...».

1. Jeffrey Stout

2. dialectical location

3. particulars